

زندگی پرماجرای

نادرشاه افشار

دکتر محمد حسین مبیندی نژاد

مهمندی نژاده محمدحسین، ۱۲۹۰ - ۱۳۷۲.
زندگی پر ماجرای نادرشاه افشار / محمدحسین مهمندی نژاده -
تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲.
[۱۱۶۰] ص:، مصور.

ISBN: 964-6718-54-X

این کتاب در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف منتشر شده است.
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. نادرشاه افشار، شاه ایران، ۱۱۰۰ - ۱۱۱۶ ق. ۲. ایران - تاریخ
- افشاریان، ۱۱۴۸ - ۱۲۱۸ ق. الف. عنوان.
DSR ۱۲۶۵ / م ۸۸ / ۹۵۵ / ۰۷۷۲۰۹۲ ۱۳۸۲

۸۴-۵۰۸۸ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات دنیای دانش

بنیانگذار: محمود علمی

زندگی پر ماجرای نادرشاه افشار

دکتر محمد مسین مهمندی نژاد

چاپ (یا دهم) (اول ناشر) - تیر ماه ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

چاپ: چاپخانه سعدی

کلیه حقوق این اثر متعلق به انتشارات جاویدان میباشد

تهران، خیابان کاندی، خیابان شانزدهم، پلاک ۴، واحد ۱۷

تلفکس: ۸۶۶۳۱۶۴ - ۸۶۶۳۱۶۵

شابک: X-۵۴-۶۷۱۸-۹۶۴ ISBN: 964-6718-54-X

www.javidan-co.com

info@javidan-co.com

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
مقدمه	۲۱	ملک محمود سیستانی هم سر برآورد	۶۳
تولد	۲۷	اجل خرمن هستی عزیزی را درو کرد	۶۳
نام گذاری	۲۷	ترکان عثمانی هم بدست درازی پرداختند	۶۵
تاجگذاری شاهسلطان حسین	۲۸	به شاهسلطان حسین گفتند، خاطر مبارک آسوده باشد	۶۵
هرج و مرج	۲۸	بعد از عزاداری، عروسی... نادر برای مرتبه دوم به حجله رفت	۶۸
بلوای قندهار	۲۹	از هر فرصتی که پیش آمده استفاده نشد...	
میرویس مکار شاهسلطان حسین را فریب داد	۲۹	به ارامنه رحم نکردند. خیانت شروع شد	۷۰
نهب و غارت... رفتن به اسارت	۳۰	به جای دفع شر، ولیعهد انتخاب کردند	۷۳
رفت قلب	۳۱	خان حویزه رنجیده خاطر، و بال دولت شد	۷۴
سنگدلی و شقاوت	۳۲	جنگ و گریز، ضبط آذوقه... کشته شدن برادر محمود	۷۴
ضغف نفس	۳۳	تهناسب میرزا برای جمع کردن قوا به فزوین رفت	۷۵
میرویس توطئه می چند	۳۳	شاه سلطانحسین می خواست خانه نشین شود	۷۶
مرگ مادر	۳۵	محمود به خونخواهی برادر و پسر خالاش حمله کرد	۷۶
میرویس حيله گر چهره حقیقی خود را نشان نمی دهد	۳۷	مردم گرسنه را به توپ بستند	۷۷
فرار به سوی آزادی	۳۹	گرسنگان به قصر ریختند... آشپزخانه شاهی را چپاول کردند	۷۷
در سلک عیاران	۴۰	مردم برای جانفشانی حاضر بودند اما ...	۷۸
جهاد فی سبیل الله... میرویس در اوج قدرت	۴۳	نادر ازداشتن دومین پسر خود خوشحال شد	۷۸
در جستجوی برادر	۴۴	دعای خودی! آتش نخود دعا خوانده هم اثر نکرد؟!	۸۰
در خدمت باباعلی بیگ	۴۴	حال که باید تسلیم شد ما چرا عقب بمانیم؟!	۸۱
مرگ میرویس... کشته شدن عبدالعزیز به دست محمود فرزند	۴۷	بچه دزدی و آدم خوردن رواج یافت	۸۲
میرویس	۴۷	باید تسلیم شد	۸۵
هرات به سرنوشت قندهار گرفتار شد	۵۱	اراذل و اوباش، حاکم بر مقدرات مردم	۸۵
دامادی	۵۱	خود کرده را تدبیر نیست... برای نجات پدر و کسانش	۸۶
عاقبت گرگزاده گرگ شود	۵۴	عقدبندها و عروسی	۸۸
اغتشاش در آن سوی خلیج فارس... سقوط بحرین	۵۵	شاه سلطانحسین تن به خواری داد	۹۰
اولین پسر نادر قدم به عرصه وجود گذاشت	۵۶	شاه سلطانحسین به دست خود سلسله صفویه را منقرض کرد	۹۱
روس و عثمانی هم به فکر کشورگشایی افتادند	۵۸	دوراندرن	۹۳
شاهسلطان حسین سست عنصر گول خورد	۵۹	جلوس محمود بر تخت سلطنت	۹۳
تسخیر قلعه کلات	۶۰	سرانجام خیانتکاران	۹۵

۱۴۴ خوشحال شد، کمر به خدمت بست
 ۱۴۵ نادر همین که فهمید به او ناز و زدند قهر کرد
 ۱۴۷ ملک محمود کوس لمن الملکی زد
 ۱۴۹ ملک محمود بر تخت سلطنت جلوس کرد
 ۱۵۰ شاه سلطان محمود نادر را شکست داد
 ۱۵۱ نادر رسیده، نشان داد وجود نادری است
 ۱۵۲ انتقام گرفت
 ۱۵۲ ملک محمود از اطراف کمک خواست
 ۱۵۴ نادر با اینکه در آتش وصل می سوخت لج کرد
 ۱۵۶ گوهرشاد قهر کرد
 ۱۵۷ در غیاب نادر سران کرد و ترکمن خودستایی می کردند
 ۱۵۹ نادر می خواست به ملک محمود نیرنگ بزند
 ۱۶۰ کسانی که اغوا شده بودند تسلیم گردیدند
 ۱۶۱ با اینکه گوهرشاد در آتش وصل می سوخت،
 ۱۶۲ برای اینکه به نادر درسی بدهد لج کرد
 ۱۶۴ اشرف می خواست سرسلسله اشرفیه باشد
 ۱۶۵ علیه نادر توطئه چیدند... یکی تسلیم شد
 ۱۶۶ نادر سزای راهزنان را داد
 ۱۶۷ بار دیگر شاه تهماسب نادر را طلبید
 ۱۶۸ شاه تهماسب در عیش و خوشی بود
 ۱۶۹ دولت عثمانی برای شناختن شاه تهماسب به سلطنت
 ۱۷۲ شرایطی داشت
 ۱۷۲ نادر شنید دختر سام بیگ زیباست
 ۱۷۲ محاصره شهر مشهد... جنگ و گریز...
 ۱۷۴ فتحعلی خان از سکه افتاده عصبانی بود
 ۱۷۷ فتحعلی خان زندانی و ناجوانمردانه کشته شد
 ۱۷۷ دستگیری سران ایل قاجار
 ۱۷۹ نادر شبانه وارد شهر گردید، ملک محمود تسلیم شد
 ۱۸۰ گوهرشاد در چه خیال بود... نادر، در چه عوالمی
 ۱۸۲ سیر می کرد؟
 ۱۸۲ شاه تهماسب علیه نادر توطئه چید...
 ۱۸۳ ملک محمود خواست از موقعیت استفاده کند
 ۱۸۶ حسادت چه آنها می افروزد؟
 ۱۸۷ قشون کشی نادر علیه شاه تهماسب
 ۱۸۸ شکست شاه تهماسب... نادر فاتح تمکین کرد
 ۱۹۰ بازگشت به مشهد
 ۱۹۰ سرداران کرد و ترکمن علیه نادر قیام کردند
 ۱۹۲ پیغام نادر برای دختر سام بیگ

۹۹ جلوس تهماسب میرزا بر تخت سلطنت
 ۹۹ خیانت در عهد، سرانجام خوشی ندارد
 ۱۰۰ سزای عیاشی های بی حساب
 ۱۰۰ مسلط شدن محمود سستانی بر مشهد
 ۱۰۲ روس و ترک برای بلعیدن قطعات زرخیز ایران هم عهد شدند
 ۱۰۳ تبریزیان غیور دمار از روزگار ترکان عثمانی کشیدند
 ۱۰۴ نادر حاکم ایبورد شد
 ۱۰۴ اختلاف شیعه و سنی بهانه بود... جنون خون،
 ۱۰۴ جنون جمع آوری ثروت
 ۱۰۶ چپاول و غارت... ناراضیان بهم پیوستند
 ۱۰۸ نادر از ازبکان انتقام کشید
 ۱۱۰ نادر به پای خود به مهلکه قدم گذاشت
 ۱۱۳ نادر هم خواست تلافی کند
 ۱۱۴ آئین جشن مهرگان
 ۱۱۶ اگر پای نادر به سنگ نخورده بود
 ۱۱۸ چاه کن به چاه می افتد
 ۱۲۰ محاصره شهر شیراز و تصرف آن
 ۱۲۱ تسخیر شهر گلپایگان
 ۱۲۲ شکست محمود افغان در برابر ایل بختیاری
 ۱۲۳ ترک تازی عساکر عثمانی
 ۱۲۳ محمود، امیر محمود را به تسخیر اجنه واداشت
 ۱۲۳ اشرف می خواست خدمت کند... محمود آگاه شد
 ۱۲۶ حبسش کرد
 ۱۲۷ محمود دیوانه شد... برای اینکه آه نکشند؟
 ۱۲۹ جنون محمود به اوج رسید
 ۱۲۹ محمود را حبس کردند
 ۱۳۰ سر محمود را جدا کردند و تقدیم اشرف نمودند
 ۱۳۰ اشرف از سلطان حسین دلجوئی کرد...
 ۱۳۲ مادر محمود را به حبس افکندند
 ۱۳۲ اشرف به چشمان برادر خطا کارش میل کشید
 ۱۳۴ و به اطرافیان محمود ترحم نکرد
 ۱۳۵ اشرف داماد شاه مخلوع شد و هوس سلطنت کردن به سرش افتاد
 ۱۳۵ برای انصراف شاه تهماسب فال حافظ گرفتند...
 ۱۳۵ شاه تهماسب عازم مازندران شد
 ۱۳۵ هم کیشی و هم مذهبی در قاموس سیاست معنی
 ۱۳۸ ندارد... باید قوی بود
 ۱۳۹ شاه تهماسب مخلوع از فتحعلی خان کمک خواست
 ۱۴۰ ملک محمود خواست تفرقه بیندازد نادر به موقع رسید
 ۱۴۰ ضرب شستی نشان داد
 ۱۴۲ گردنکشان یکی بعد از دیگری مغلوب شدند
 اولین پیک از طرف دستگاه سلطنت رسید نادر

مردم می‌خواستند افغانان باقیمانده را سربه نیست
 ۲۴۹ کنند... نادر، جلوی کشتار و برادرکشی را گرفت
 ۲۵۱ ورود شاه‌تیماسب به پایتخت
 ۲۵۵ اشرف با پول و جواهرات و شاهزاده خانها وارد شیراز شد
 ۲۵۸ اشرف برای چهارمین مرتبه در دشت زرقان شکست خورد
 ۲۶۰ اشرف به وسیله سیدال تقاضای صلح کرد
 ۲۶۲ اشرف در خفا شهر شیراز را ترک کرد
 ۲۶۳ شکست و فرار اشرف
 ۲۶۶ اشرف در بالای بلندی مانند عقاب آشیانه کرد
 ۲۶۷ نادر به جایگاه اشرف رسید
 ۲۶۸ اشرف ساکنین قلعه را به ستوه آورد
 ۲۶۹ کدخدای قلعه از راه مخفی به حضور نادر رسید
 ۲۷۰ اشرف دستور داد بساط عیش گسترند
 ۲۷۱ نادر با وجود نفرت خودش را سپر بلا کرد
 ۲۷۳ شاهزاده خانهای صفوی سجده شکر به جا آوردند
 ۲۷۴ سردار سیدال خان مردانه جنگید و مردانه جان سپرد
 باز دیگر نادر اسیر گردید...
 ۲۷۵ کسی که دلش را ربوده بود، خواهر حضرت ظل‌الله بود
 ۲۷۵ امیر اشرف می‌خواست خودش را بکشد
 ۲۷۷ ترک کردن چشمان امیر اشرف...
 ۲۷۸ نادر در کمال جوانمردی با اسیران رفتار نکرد
 ۲۸۰ اشرف از خوردن غذا خودداری کرد
 ۲۸۲ ورود نادر به قندهار
 ۲۸۳ خطاکاران به سزای خود رسیدند
 ۲۸۴ ورود سپهسالار به شهر هرات
 ۲۸۴ نادر برای وصل بار به فکر چاره افتاد
 ۲۸۵ خواجه‌باشی به حضور عاشق رسید
 ۲۸۷ رضیه راضی بود
 ۲۸۸ فاطمه و رضاقلی برای هم ساخته شده بودند
 ۲۸۹ عشاق در آرزوی وصل
 ۲۹۲ اشرف در حضور قیله‌عالم
 ۲۹۴ انتقام هولناک
 ۲۹۹ پست و بلند روزگار... درس عبرت‌انگیز
 ۲۹۷ اختلاف و دو دستیگی... تسخیر شهر شیراز
 ۲۹۷ شاه‌تیماسب راجع به گذشته استفسار کرد
 ۲۹۹ شاه‌تیماسب می‌خواست خلعت بدهد
 ۳۰۰ عزاداری بر مرگ عزیزان
 ۳۰۱ ایران و عثمانی مسلمان، مذتها برادرکشی کردند
 ۳۰۱ نمایندگان کمپانی‌ها جاسوسی کردند
 ۳۰۲ نمایندگان کمپانی به شاه متوسل گردیدند

کاروان شادی از قوچان راه افتاد
 ۱۹۳ عقدبندان و عروسی
 ۱۹۷ ملک‌محمود با وجود جوانمردیهای نادر خیانت کرد
 ۲۰۱ به سبب رفتار عادلانه و مدبرانه نادر
 ۲۰۴ زنانش به هم مهربان شدند
 ۲۰۵ طغیان و سرکشی حسین سلطان در قاش
 ۲۰۷ ترکیدن توپ، نجات یافتن نادر از مرگ مسلم
 ۲۱۰ استقبال از شاه و سپهسالار... جشن و شادمانی
 ۲۱۲ شاه‌تیماسب به یاد کسان خود افتاد
 ۲۱۴ دوستداران نادر گرفتار شکنجه و عذاب گردیدند
 نادر خطاب به شاه‌تیماسب نوشت،
 ۲۱۵ آبروی صفویه را بر باد مده
 ۲۱۵ نادر برای تصفیه حساب حرکت کرد
 ۲۲۰ نجات ابراهیم‌خان و شکست متجاسرین
 توطئه و دیسه پیشکار شاه‌تیماسب...
 ۲۲۲ ذوالفقارخان شقی، الله فلیخان سنگدل را کشت
 ۲۲۵ نادر برای سرکوبی وابستگان شاه قیام کرد
 ۲۲۶ پیشکار شاه‌تیماسب در برابر نادر سر فرود آورد
 ۲۲۸ رفتار مردم بابل با ذوالفقارخان شقی
 نادر برای تربیت فرزندانیش به خصوص رضاقلی سعی داشت...
 ۲۲۹ سرداران هراتی علیه نادر پیمان بستند...
 ۲۳۰ فتح هرات و ورود شاه‌تیماسب و نادر به هرات
 حرکت نادر به سوی هرات...
 ۲۳۱ شکست اللهیارخان و تسخیر کافر قلعه
 اللهیارخان حیل‌گر بیرنگ زد...
 ۲۳۳ نادر بیرنگش را باطل ساخت و مرتبه دیگر او را شکست داد
 ۲۳۴ طوفان شن و ریگ روح تازه‌ای به افغانان داد
 ۲۳۶ نادر باز هم نشان داد سرآمد جوانمردان است
 ۲۳۷ اشرف می‌خواست از پشت خنجر بزند
 ۲۳۸ نادر برادرش ابراهیم‌خان را حاکم خراسان کرد
 ۲۳۹ شکست اشرف در مهمان دوست
 ۲۴۰ موضع‌گیری اشرف در دره‌خوار
 ۲۴۲ نادر با عزت و احترام وارد تهران شد
 ۲۴۳ شاه‌تیماسب دعا می‌کرد نادر پیروز شود
 ساکنین قم به پیشواز نادر رفتند...
 ۲۴۴ سومین شکست اشرف در مورچه‌خور
 ۲۴۶ نادر خبر سومین شکست را به عرضی ظل‌الله رساند
 ۲۴۸ اشرف شاه مخلوع را خفه کرد و با جواهرات و
 زنان حرم به طرف شیراز فرار کرد
 ۲۴۸ نادر وارد اصفهان شد

۳۴۳	شاه‌تهماسب خواست قدرت‌نمائی کند	۳۰۳	خبر فتوحات نادر بجان تازه‌ای به کالبدها دمید
	انتقال رضیه و رضاقلی به خراسان...	۳۰۴	استقبال مردم مشهد از نادرشاه
۳۴۵	شورش اللهیارخان در شهر هرات		به فرمان قبله عالم نادر و پسرش به سوی پایتخت
۳۴۵	شکست مفتضخانه شاه‌تهماسب در برابر عساکر ترک	۳۰۶	حرکت کردند
	اللهیارخان برای قصاص خون برادر علیه نادر برانگیخت.	۳۰۶	تحریكات ترکان عثمانی در صفحات غرب ایران
۳۴۶	نادر جوانمردتر از اللهیارخان		نادر فرزندش رضاقلی را دوست داشت...
۳۴۸	امضای قراردادهای تنگین با ترکان عثمانی و روسها	۳۰۷	در طول راه برای دامادی مهیایش ساخت
۳۵۱	نادر پس از اطلاع بر مفاد قراردادها برانگیخت	۳۰۹	تجلیل شاهانه
	طرح نقشه برای برانگیختن حکام...	۳۰۹	شاه برای دیدن سپاه به ایوان عالی‌قاپو آمد
۳۵۵	حرکت نادر به طرف اصفهان	۳۱۱	مراسم عقدبندان
۳۵۷	شاه‌تهماسب اجرای قرارداد را واجب می‌دانست	۳۱۲	در حجله‌خانه
۳۵۸	سپاهیان به نادر نظر داشتند	۳۱۴	حمله سپاهیان نادر به عساکر ترک
	ترکمن از یک سو، روسها از یک سو، ترکان عثمانی	۳۱۶	حملات شبانه عساکر ترک. عقب‌نشینی به طرف همدان
۳۵۹	از سوی دیگر، مورد حمله و تعرض نادر قرار گرفتند	۳۱۶	رشادت و دلآوری مردم همدان، ورود نادر به شهر همدان
	با وجود کج‌رویهای شاه‌تهماسب، نادر به او احترام	۳۱۷	محاصره شدن قسمتی از قوای ایران
۳۵۹	می‌گذاشت	۳۱۸	تخلیه صفحات غرب ایران
	رضیه‌بیگم مفتون مردانگی شوهرش، خواست از شکرآب	۳۱۹	تجدید قوای ترک... تکمیل سپاه ایران
۳۶۰	جلوگیری کند	۳۱۹	هنرنمائی سپاهیان ایران
۳۶۱	فاموزین مخفی نادر همه جا بودند	۳۲۱	آزاد شدن تبریز و خطه آذربایجان
۳۶۱	درباریان نقشه کشیدند، پایتخت را ترک گویند	۳۲۲	بلوای هرات
۳۶۳	رضیه‌بیگم خاطر مبارک را آسوده ساخت	۳۲۴	محاصره شهر مشهد از طرف افغانان
۳۶۶	شاه‌تهماسب فسخ عزیمت کرد		نادر برای کمک به برادرش ابراهیم به طرف شهر مشهد
۳۶۷	نادر تقاضای شرفیابی کرد	۳۲۴	حرکت کرد
۳۶۸	دو نفر از سرداران سپاه ذهن شاه را مشوش کردند	۳۲۵	شکست دادن دشمنان سهل است
۳۶۹	رضیه‌بیگم خبردار شد و از برادر متفر گردید		محاصره کننده‌گان می‌خواستند با باروت حصار شهر را
	نادر از گفته‌های خواجه‌باشی حدس زد توطئه‌ای در	۳۲۶	بشکافند
۳۷۱	کار است	۳۲۶	نادر به موقع رسید، مهاجمین به سوی هرات فرار کردند
۳۷۲	نادر تصمیم گرفت بی‌سروصدا وارد پایتخت شود	۳۲۸	فریادهای زنده باد سپهسالار شهر را به لرزه انداخت
۳۷۳	نادر سرداران توطئه کننده را شناخت	۳۲۹	نضرالله برای دیدن پدر به حکومتی رفت
۳۷۵	یاران نادر متوجه شدند خبری است	۳۳۱	ورود نادر به خانه... غش کردن گوهرشاد از شوق
۳۷۶	شایعات ضد و نقیض به راه افتاد	۳۳۳	نادر علیه ابراهیم برانگیخت
۳۷۶	شاه‌تهماسب فرمان صدراعظمی نادر را صادر کرد	۳۳۴	برادر محمود خواست با ذوالفقارخان همکاری کند
۳۷۸	تشکر از رضیه‌بیگم که جانش را نجات داده بود		انتظار مردم هرات را به ستوه آورد... سربازان خسته و
۳۷۹	پاداش خواجه‌باشی	۳۳۴	ناراحت شدند
۳۷۹	صرف ناهار در حضور قبله‌عالم	۳۳۵	توطئه‌چینی... حرکت نادر
۳۸۱	افول کوبک شاه‌تهماسب	۳۳۶	کشته شدن ذوالفقارخان... بلوای هرات
۳۸۲	شاه در عالم مستی مقام خود را فراموش کرد	۳۳۷	تهیه مقدمات حمله... انتخاب جانشین ذوالفقارخان
۳۸۳	پیک قبله‌عالم گیر افتاد	۳۳۸	قیام محبوسین... داستان حبیب‌الله‌خان
۳۸۴	طوفان خشم و غضب و نفرت و انزجار	۳۳۹	گشودن دروازه هرات... کشته شدن حبیب‌الله‌خان
۳۸۴	نادر از توطئه‌ها پرده برداشت	۳۴۱	تسخیر شهر هرات... کشته شدن برادر اللهیارخان
۳۸۷	طومان‌دم خروسی بود که حاضرین را بر سر خشم آورد	۳۴۲	فرار امیرحسین خان... تسخیر قلعه فراه بدست ابراهیم‌خان

۴۳۱ علی‌افشار با ابتکاری که به خرج داد، جان خود را نجات داد
 ۴۳۲ عبور از دجله... شکست عساکر ترک... محاصره شهر بغداد
 ۴۳۴ قحطی و گرسنگی در شهر بغداد غوغا کرد
 ۴۳۵ نادر فکر کرد اعراب تقاضی واقعه کر بلا را پس می‌دهند
 ۴۳۶ مذاکرات صلح برای گذراندن وقت
 ۴۳۷ جنگهای کرکوک
 ۴۳۹ افکار غالب و مغلوب
 ۴۴۰ احمدپاشاهم به محاصره کنندگان بغداد حمله کرد و غالب شد
 ۴۴۱ نادر به تجدید قوا پرداخت
 ۴۴۳ دول مسیحی که علیه عثمانی بودند
 ۴۴۴ دشمنان نادر، محمدخان بلوچ را علم کردند
 ۴۴۶ سپاه ایران برای انتقام کشیدن از عثمانلوها
 ۴۴۸ سر توپال عثمان سردار عثمانی بر سر نیزه رفت
 ۴۵۰ به خاک سپردن نعش توپال عثمان پاشا
 ۴۵۰ شکستهای پی در پی عساکر ترک
 ۴۵۳ احمدپاشا به حضور نادر رسید
 ۴۵۵ زیارت اماکن مقدس
 ۴۵۷ نادر قول داده بود خواجه‌باشی زیارت برود
 ۴۵۸ شبی هوس‌انگیز در آغوش مهریوان
 ۴۵۹ سردار محمدخان قیله‌گاه مخالفین نادر گردید
 ۴۶۰ فرماندار شوشتر و همکارانش اسیر شدند و کیفر دیدند
 ۴۶۱ برخورد نادر و محمدخان بلوچ
 ۴۶۳ سردار محمدخان بلوچ به دریا زد
 ۴۶۴ سردار محمدخان تسلیم شد
 ۴۶۴ ورود نادر به شهر شیراز
 ۴۶۵ دشمنان نادر در غیابش چه کردند
 ۴۶۶ تهیه مقدمات برای پیشواز رفتن
 ۴۶۷ مخالفین دیروز مجیزگویان درجه یک گردیدند
 تشریف‌فرمائی نادر به چادر، خوش‌رفقی پیشواز
 کنندگان... پیک خوش‌خبر، نام‌گذاری، الاسماء تنزل من السماء
 ۴۶۸ حرکت به سوی پایتخت، افکار و تخیلات نادر، حکومت
 بر دلها لذت دارد
 ۴۶۹ در قصرهای سلطنتی... شام و پذیرائی... جشن و سرور...
 ۴۷۱ کیف و لذت...
 ۴۷۱ سردار محمدخان از کرده پشیمان گردید و گریست
 نادر دستور داد به چشمان خطاکار سردار محمدخان
 ۴۷۲ میل بکشند
 ۴۷۳ به سوی سرنوشت
 سردار محمدخان مردن را به کور ماندن ترجیح داد...

شاه‌تهماسب التماس کرد... نادر قول داد جان شاه را حفظ کند
 ۳۸۸
 ۳۸۹ چو فردا برآید بلند آفتاب
 شاه‌تهماسب از سلطنت خلع، پسرش شاه‌اش قیله‌عالم
 ۳۹۰ گردید
 شاه مخلوع از تصمیم سران سپاه و بزرگان اطلاع
 ۳۹۲ حاصل کرد
 بوقلمون صفقان در برابر نادر سر تعظیم فرود آوردند و
 ۳۹۵ از خلع شاه‌تهماسب شادی کردند
 ۳۹۶ تأثر خاطر خاندان سلطنت
 ۳۹۷ شهر اصفهان غرق در شادی
 ۳۹۸ نادر نگران حال رضیه‌بیگم محبوبش بود
 درباریان مانند پیچ و مهره بساط سلطنت بکار خود
 ۳۹۹ ادامه دادند
 برخورد نادر و رضیه بیگم
 ۳۹۹ زنان حرم و سوگلی‌های شاه مخلوع ناراحت بودند،
 خواستند او را ببینند
 ۴۰۲ تهماسب در عالم مستی تخیلاتی داشت
 ۴۰۲ مراسم تاجگذاری طفل شش ماهه
 ۴۰۳ خوش‌رقصی درباریان، خطاب به حضرت نایب‌السلطنه
 ۴۰۴ رفع نفار و کدورتها
 ۴۰۵ خود کرده را پشیمانی نیست
 ۴۰۶ نادر برای دیدن شاه‌تهماسب حرکت کرد
 ۴۰۷ شاه مخلوع از نادر خواست به مشهد برود
 ۴۰۸ رضیه با رفتن برادرش به مشهد راضی گردید
 ۴۱۰ افکاری که مادر شاه عباس کوچک را رنج می‌داد
 ۴۱۳ خواجه‌باشی متوجه ناراحتی مادرشاه کوچک شد
 ۴۱۳ نادر و رضیه وسائل حرکت را تهیه دیدند
 ۴۱۵ بختیاریان علیه نادر قیام کردند
 ۴۱۶ مخالفین نغمه‌های مخالف ساز کردند
 ۴۱۸ یاران نادر بختیاریان را برای تسلیم شدن حاضر کردند
 ۴۱۸ خبر خلع شاه‌تهماسب به اطلاع همسایگان رسید
 ۴۲۰ عبدالباقی که بود؟
 ۴۲۱ دلاوران کرد، عبدالباقی و یارانش را سر به نیست کردند...
 ۴۲۴ تسخیر کرمانشاه
 ۴۲۶ کوه‌پیمائی شبانه... تسخیر معبر کوهستانی
 ۴۲۷ شکست عساکر ترک، تسخیر کرکوک
 ۴۲۷ شکست قوای ترک، اسیر شدن محمدپاشا
 سربازانی که دهسال تو سری خورده بودند تحت
 ۴۲۹ لوای نادر، انتقام‌جو، دلیر و شجاع شدند

۴۷۴ ... با حيله خنجرى به دست آورد
 ۴۷۵ ... سردار محمدخان به زندگى خود خاتمه داد
 ... نمايندگان عثمانى در حضور نادر ... نادر خواست
 ۴۷۶ ... فوراً قفقاز تخليه و تحويل گردد
 ۴۷۷ ... شريفابى نماينده تراز و تقديم هدايا
 ... نادر مى خواست بدانند، روابط روس و عثمانى چگونه است؟ ۴۷۷
 ... نادر با سربازان سپاهش براى پس گرفتن قفقاز مشورت کردند ۴۷۹
 ... کارهاى مملکت تعطيل برادر نيست ... ولى ۴۷۹
 ... نادر از يادآورى حرکاتى که در برابر گهواره طفل
 ... شش ماهه کردند مى خنديد ۴۸۰
 ... رضىه آرزو داشت ۴۸۰
 ... حرکت نادر به طرف قفقاز ... نماينده روسيه مى خواست
 ... با نادر عهدنامه ببندد اما ... ۴۸۱
 ... شير ايران متوجه دوروى روسها شد ... در نظر گرفت
 ... يا شمشير درسى به آنان بدهد ... ۴۸۲
 ... ورود نادر به شهر اردبيل ... افکار تازه ۴۸۳
 ... عبور از دشت مغان ... تصرف شهر شيروان ۴۸۴
 ... روسها حاضر شدند بادکوبه و دريند را تخليه و تسليم
 ... کنند ... نادر شنييد در روسيه ملکه اى سلطنت مى کند ۴۸۴
 ... سرخاى لگري به تحريك پاشاهای ترک عليه نادر قيام کرد ...
 ... رقص لژگى و فرار سرخاى ... ۴۸۶
 ... تأسيس بحريه ايران ... حرکت به سوى بصره ... ۴۸۷
 ... دسيسه بازى کمپانى انگليسى ... شکست بحريه ايران ۴۸۸
 ... برخورد روس و عثمانى در داغستان و کریمه، به نفع ...
 ... نادر تمام شد ۴۹۰
 ... شهر گنجه به سرعت تسخير شد ... اما قلعه گنجه استقامت
 ... کرد توپهاى روسى هم کارى از پيش نبردند ۴۹۱
 ... به فرمان ملکه روسيه شهرهاى ايران تخليه گرديد ۴۹۲
 ... ويران ساختن شماخى، ايجاد شهر جديد ... جنگ و
 ... گريزهاى محلى پراکنده ... ۴۹۳
 ... کشته شدن عبدالله پاشا ... شکست قواى عثمانى ... ۴۹۴
 ... جوانمردى نادر نسبت به کشته عبدالله پاشا و اسيران ترک ۴۹۶
 ... تسليم على پاشا، تصرف قلعه گنجه ... اسحق پاشا شهر
 ... تفليس را تسليم کرد ۴۹۷
 ... مدافعين قارصن ايستادگى کردند ... حسين پاشا هابل
 ... نبود شهر ايروان را تسليم کند ۴۹۸
 ... فتوحات درخشان نادر، دربار عثمانى را متزلزل
 ... ساخت ... احمد پاشا پا در ميان گذاشت و تقاضاى صلح کرد
 ... ۴۹۹
 ... تسليم شهر ايروان و نقاط ديگر قفقاز ... انعقاد پيمان
 ... تفليس بين ايران و ترک با شرکت روسيه ۴۹۹

۵۰۰ ... سران لژگى تسليم شدند ... داغستان به تصرف نادر درآمد
 ... دختر زيباى اوسمى خلعت خدا داده اى براى نادر
 ... شجاع و دلير بود
 ۵۰۳ ... در تاريخها چه نوشته اند؟
 ... نادر بزرگان مملکت را به دشت مغان دعوت کرد ...
 ۵۰۵ ... تهيه وسائل پذيرايى براى يكصد هزار نفر
 ... نادر خواست كناره گيرى كند اما ... نمايندگان
 ۵۰۷ ... خواستند تاج شاهى بر سرش گذارد و بر تخت نشيند
 ... نادر مى خواست بدانند اختلاف شيعه و سنى بر سر
 ۵۱۱ ... چيست؟ على پاشا توضيحانى به عرض رساند
 ... نادر جلسه اى از روحانيون تشكيل داد ... نادر سه سئوال طرح کرد
 ۵۱۲ ...
 ۵۱۴ ... مباحثه بين علمای سنى و شيعه شروع گرديد
 ... استاد به اشعار شيخ فريدالدين عطار، بحث خصوصى
 ۵۱۶ ... علمای هر فرقه
 ۵۱۸ ... چه كسى بر حق است؟! من و تو، تو و من، جدائى نداريم
 ... شاه مردان مورد محبت هر مسلمانى است، با ديگران
 ۵۱۸ ... دشمنى كردن چرا؟
 ... سئالات منطقى نادر ... مسلمانان برادرند، برادر كشتى
 ۵۱۹ ... موقوف
 ۵۲۰ ... اين بحث به جاى خود، نادر، شاه ما، سرور ما است
 ... ايرانى داراى هر مذهبي باشد ايرانى است ...
 ۵۲۱ ... کاتوليکوس ارمنى هم مورد محبت نادر بود
 ... با تعصب نمى شود کارى از پيش برد، رضاقلی با پدرش
 ۵۲۲ ... همداستان بود
 ۵۲۳ ... مراسم عيد فطر ... بار عام و خاص
 ۵۲۴ ... هفت نفر نماينده براى شناختن نظر مردم تعيين گرديدند
 ۵۲۴ ... بدون چون و چرا شرايط نادر را پذيرفتند
 ۵۲۵ ... نادر باز هم استنكاف کرد ... مردم اصرار کردند
 ۵۲۷ ... طومارى تهيه کردند ... نادر سلطنت را قبول کرد
 ۵۲۹ ... ميثاق دشت مغان ... مهر و امضای ميثاق نامه ... متن ميثاق
 ۵۳۱ ... تهيه مراسم تاجگذاري ... فرستادن نمايندگانى به دربار عثمانى
 ۵۳۳ ... مراسم تاجگذاري
 ... تاج شاهى سنگين است ... اين بازيا چيست؟ دست بوسى
 ۵۳۵ ... براى چه؟
 ... تشریفات مقام سلطنت زندگى خصوصى نادر را
 ۵۳۶ ... ديگرگون ساخت ... غزال رام نمید
 ۵۳۷ ... نادر مى خواست آزاد باشد اما ... مقام ظل اللهى اجازه نمى داد
 ... شرکت نادر در مجلس بزم، سرور و شادى، خوش رقصى اطرافيان
 ۵۳۹ ...
 ۵۴۲ ... دلش مى خواست اما ... تشریفات حرمت به دلش گذاشت

۵۷۹ آزادی ایران ... ضبط خزانه دزدان دریائی
 ۵۸۰ نمایندگان کمپانی‌ها با دزدان دریائی همدست بودند
 ۵۸۰ سردار لطیف‌خان از منویات نادر اطلاع حاصل کرد
 شرفیابی نمایندگان ایران به حضور سلطان عثمانی ... داستان فیل
 ۵۸۱ سواری خلیفه عثمانی
 بحث درباره مواد قرارداد ... سختگیری نمایندگان عثمانی
 ۵۸۳ راجع به مذهب
 ۵۸۴ انعقاد عهدنامه دوستی و مشارکه جنگ
 روسها می‌خواستند نادر به کمکشان علیه ترکان عثمانی
 بجنگد اما ... نادر گفت: قوی مورد تجاوز قرار نمی‌گیرد
 ۵۸۵ تهیه مقدمات جنگ در صفحات شرق ایران ...
 رفتار مردم با سپاهیان ایران
 ۵۸۷ تشکیل گروه جمازسوار ... نادر از خیمه و خرگاه
 چشم پوشید
 ۵۸۸ تسخیر قلعه‌های کرشک ... سرکوبی یاغیان داور زمین و هزارجات
 ۵۸۹ سپاهیان نادر به قندهار رسیدند ... از شیخونی که
 زدند نتیجه نبردند
 ۵۹۰ تهنیت احساسات مردم علیه نادر ... محاصره قلعه
 مستحکم قندهار
 ۵۹۱ سیدال کوچک مورد پسند زنان بود ... حلیمه ناکام گشته شد
 ۵۹۲ رسول برادر حلیمه کینه سیدال کوچک را به دل گرفت ...
 سیدال کوچک خواست از نادر قاتل برادرش انتقام بگیرد
 ۵۹۳ رسول برادر حلیمه به نادر پیوست ...
 سرداران نادر به سیدال کوچک حمله کردند
 ۵۹۴ نادر شاه نسبت به رسول اظهار تفقد فرمودند ...
 حسین سلطان ناراحت شد
 ۵۹۴ محاصره طولانی شد، به دستور نادر شاه نادرآباد ساخته شد
 ۵۹۵ نادر برای بیرون کشیدن قندهاریان ابتکاری به خرج داد
 ۵۹۶ اشرف سلطان و گرجیها از حسین سلطان بریدن و به نادر پیوستند
 ۵۹۷ حسین سلطان فهمید بیرنگی در کار است ... زیرا
 اسب زخمی خون آلود مفلوکی رسید ... عزاداری شروع شد
 ۵۹۸ تسخیر قلعه‌های بست و صفا و ...
 ۵۹۹ رسول به آرزوی خود رسید ... از قاتل خواهرش انتقام کشید
 پسر حسین سلطان خیال کرد کشته خواهد شد ...
 ۶۰۰ اما نادر جوانمردی کرد و او را بخشید
 ۶۰۲ محبت‌خان در لباس دشمنی ... نادر به فکر سربازانش بود ...
 ۶۰۲ محبت خان ندیده دل به محبت نادر بست
 دشمن دیروز مورد محبت قرار گرفت ... امیر محبت‌خان
 ۶۰۳ حاکم بلوچستان شد

۵۴۵ سان و رژه سپاه ... هنرنمایی سربازان
 صد هزار نفر با خاک بیعت کردند و تپه نادری را
 ساختند ... مراسم خدا حافظی
 ۵۴۷ رضاقلی والی خراسان، مرخص گردید به محل
 مأموریت خود برود
 ۵۴۸ ظهیرالدوله فرمانده کل قوای آذربایجان در حضور
 قیله‌عالم ... مأموریت سردار جلایر
 ۵۴۸ نادر وارد پایتخت گردید ... رضیه راضی کرد
 ۵۵۰ علیمراد بختیاری شقاوت پیشه به حمایت شاه مخلوع آتش
 افروخته بود
 ۵۵۱ شاعر خواست مدیحه‌سرایی کند!!
 ۵۵۴ نادر برای سرکوبی علیمراد حرکت کرد
 ۵۵۵ علیمرادخان شکست خورد، از رودخانه گذشت، پل را منفجر
 کرد و فرار نمود
 ۵۵۵ داستان از محبت مردم ... جلب محبت بختیاریان
 ۵۵۸ قبل از آن که علیمرادخان بتواند مادر و زن و کسانش را
 از خود دور کند جایگاهش کشف شد
 ۵۵۹ تعقیب کنندگان خبر دادند، نظر فقط دستگیری علیمرادخان
 است اما ... کسانش حاضر نشدند او را ترک گویند
 ۵۶۰ برای اینکه ناموش اسیر و گرفتار نشود، مرگ را بهتر از
 خفت و خواری دانست
 ۵۶۲ علی مرادخان دستگیر شد
 ۵۶۲ علی مرادخان خواست خودکشی کند اما ...
 ۵۶۳ محافظین مراقب بودند
 اختیار علیمرادخان به دست کسانی که ستم دیده بودند
 ۵۶۴ واگذار شد ... انتقام فجیع
 ۵۶۶ دختر ستمکشیده‌ای هم اجازه خواست انتقام بگیرد
 ۵۶۶ قشنگ و زیبا، یکه و تنها اما ... ستاره اقبالش بلند بود
 ظالمی نامراد جان می‌داد ... مظلومی به مراد دل رسید ...
 ۵۶۷ اسکان ایل بختیاری
 نادر سردار لطیف‌خان را مورد تفقد قرار داد ...
 ۵۶۹ خرید کشتی هلندی به پنج برابر قیمت
 در هنگامی که شیخ جبار در کعبه بار گناهان خود را
 سبک می‌کرد، سربازان ایران در ساحل پیاده شدند
 ۵۷۰ جبر دیدگان ایرانی فدعالم کردند ... بحرین ملک طلق
 ایران آزاد شد
 ۵۷۲ تسخیر مسقط ... جشن و سرور مردم ...
 ۵۷۳ کوسه یکی از فهارترین دزدان دریائی در ساحل مسقط
 پیاده شد
 ۵۷۵ طرز حمله کوسه یک کشتی ... شقاوت، سنگدلی
 ۵۷۶ نوبه کوسه رسید انتقام پس بدهد
 ۵۷۸

۶۴۲ یاغیان مرزنشین شکست خوردند، عبور از سرحد
 ۶۴۳ فتح غزنین، تجلیل از نادرشاه
 ۶۴۴ حرکت به سوی کابل
 شریزه خان مهابی دفاع گردید. مردم کابل علیه نادر و
 ۶۴۵ سپاهانش تهییج شدند
 ۶۴۷ شریزه خان خواست حمله بزند. قلعه عقابین تسخیر شد
 ۶۴۹ نادر در شهر کابل نماند. و ایلچییانی به دربار هند فرستاد
 میرعباس افغانی سواران نادر را کشت... نادر برای انتقام
 ۶۵۱ کشیدن حرکت کرد
 مردم جلال آباد تسلیم شدند. سوگلی هایشان انتقام پس
 ۶۵۲ دادند... میرعباس و همراهانش کشته شدند
 نمایندگان محمدشاه به حضور نادر رسیدند. نادر گفت
 ۶۵۳ جواب محمدشاه را شخصاً خواهم داد
 شرفیابی رضاقلی میرزا. شمع و خوشحالی نادر از شنیدن
 ۶۵۴ داستان جنگهای فرزند
 صدور فرمان نیابت سلطنت و سپهسالاری... نادرشاه
 ۶۵۶ با نیم تاج الماس سر فرزندش را زینت داد
 ۶۵۷ تسخیر تنگه خیبر... فرار ناصرخان به پشاور
 چرا علیه هموطنان جنگ کنیم؟ طاغیان و یاغیان یار
 ۶۶۰ و مددکار شدند.
 ۶۶۱ اسیر شدن ناصرخان... تسلیم شدن مردم پشاور
 ناصرخان جوانمرد با جوانمردتر از خود روبرو شد...
 ۶۶۳ رهین منت نادر استدعا کرد در اسارت بماند
 ۶۶۴ کشته شدن ابراهیم خان ظهیرالدوله
 ۶۶۵ خبر مرگ ابراهیم خان به نادر رسید
 ۶۶۶ گرفتار شدن علی مردانخان و ابوالحسن خان
 ۶۶۷ نادر نشان داد اگر کسی با فرزندش درافتد ورافتد
 ۶۶۸ عقب نشینی ایلبارس... اعدام دانیال بیگ متجاسر
 ۶۶۹ جنگ با ابوالفیض... رضاقلی به رسم پدر می جنگید
 ابوالفیض خان شیخون زد... سربازان روحیه خود را باختند
 ۶۷۰ اما... رضاقلی نشان داد فرزند نادر است
 ۶۷۱ تسخیر قلعه سلدوک
 نادر برجان فرزندش بیمناک گردید. دستور داد فوراً
 ۶۷۱ به بلخ بازگردد
 اجرای دستورات نادر مشکلاتی به بار آورد...
 ۶۷۲ رضاقلی برخلاف میل پدر به میدان جنگ شتافت...
 ۶۷۳ احضار فرزند. نصایح پدران
 فوت زن ظهیرالدوله در آذربایجان. دامادی فرزندش
 ۶۷۵ علیقلی در خراسان
 ۶۷۵ جنگ نبود اما... طاعون غوغا کرد
 ۶۷۶ ابراهیم خان هم می خواست نشان دهد شجاع و دلیر است

محبت خان در نقش دوست... دیروز دشمنی امروز
 دوستی و محبت؟!
 ۶۰۴ سرداران باور نمی کردند... دستخط قلمه عالم رفع ابهام کرد
 ۶۰۶ محبت نادر به امیر محبت خان مورد پسند پیر محمدخان
 نبود... او خیالاتی در سر داشت
 ۶۰۸ پیرمحمدخان علم طغیان برافراشت اسلمش خان نفهمیده
 ۶۱۰ گرفتار شد
 دستور سرکوبی پیرمحمدخان صادر گردید...
 ۶۱۰ اسلمش خان پیرمحمدخان را ترک کرد
 ۶۱۱ به دنبال پیر گفتار
 پیر گفتار به سزای خود رسید... خطه بلوچستان امنیت
 ۶۱۲ داده شد
 حملهای که به قندهار شد و نتیجه نبخشید
 ۶۱۴ دادخان، جاسوس دو طرفه از آب درآمد
 ۶۱۶ دادخان جانب نادر را گرفت... نادر استفاده کرد و نقطه
 ۶۱۷ ضعف را یافت
 حمله شدید شروع گردید... ملاآدینه بی باکانه پیش رفت
 ۶۱۸ حسین سلطان به قیستول پناه برد. بیرق سفید برافراشت
 ۶۱۹ نماینده سلطان حسین شرفیاب شد و امان خواست
 ۶۲۰ زینت خواهر حسین سلطان خواست واسطه شود...
 او فشنک و زیبا بود و لایق دست شاهان
 ۶۲۱ زینت از داییش خواست کمک کند...
 ۶۲۲ دای زینت از شیخ کمک خواست
 ۶۲۳ شیخ، حسین سلطان را راضی کرد
 حسین سلطان هدایائی تهیه کرد...
 ۶۲۵ گل سرسید خواهرش بود
 ۶۲۶ نادر نمایندگان حسین سلطان و هدایایش را به حضور پذیرفت
 زینب از تمام جواهرات زیباتر بود، نادر و زینب مفتون
 یکدیگر شدند
 ۶۲۸ شیخ خطبه عقد را خواند... بعد از فتح قلعه قندهار،
 ۶۳۰ قلعه دیگری فتح شد
 شرفیابی نماینده عثمانی در نادرآباد... نادر از سختگیری
 ۶۳۲ سلطان عثمانی متعجب شد؟!
 ۶۳۴ در هند چه خبر بود؟ نادر دستاویزی می خواست
 درباریان هند سفیر ایران را سرگردان کردند. نادر
 ۶۳۶ سردارمحمدخان ترکمن را مأمور ساخت
 ۶۳۸ قتل سردارمحمدخان ترکمن
 نادرشاه به سلطان هند شدیداً اعتراض کرد، رجزخوانی
 ۶۴۰ درباریان هند
 ۶۴۱ سپاه ایران و تجهیزاتش
 راهی که برای پیشروی برگزیده شد. ترتیب حرکت سپاهیان
 ۶۴۲

سلطان با اطرافیان مشورت کرد... دستور داد حمله کنند ۷۱۰
 شکست قسمتی از سپاهیان هند... تقویت روحیه ایرانیان ۷۱۰
 با دو هزار فیل جنگی چه باید کرد؟! نادر فکر کرد با
 آتش آن را دفع کند... ۷۱۱
 سرداران سپاه محمدشاه می‌خواستند بدانند بعد از جنگ
 با ایران چه کنند؟ در اردوی نادر، آرامش قبل از
 طوفان برقرار بود ۷۱۲
 صف‌آرایی دو سپاه در دشت کرنال ۷۱۳
 در اولین روز زورآزمایی نیروی ایران پیروز گردید
 سربازان هندی وحشت‌زده می‌خواستند فرار کنند... ۷۱۴
 سلطان هند به تقویت روحیه آنان پرداخت ۷۱۵
 در دومین روز جنگ فیلان وارد کارزار شدند...
 شتران آتش‌زا فیلان را رم دادند ۷۱۵
 اسیر شدن سعادت‌خان ۷۱۸
 آن شب سپاهیان استراحت کردند... نادر بیدار بود و
 تحقیق می‌کرد... محمدشاه و سردارانش هم لحظه‌ای نیامیدند
 سومین روز جنگ با مرگ و تشییع جنازه خان دوران ۷۱۹
 شروع شد... تقاضای متارکه جنگ ۷۱۹
 آن شب طرفین در فکر شرایط صلح بودند ۷۲۱
 در چهارمین روز، نادر شرایط متارکه جنگ را اعلام داشت ۷۲۱
 محمدشاه چاره‌ای نداشت... می‌خواست خودکشی کند
 اما... غیرت نداشت ۷۲۴
 شی به ظاهر ساکت و آرام گذشت اما...
 همگی در فکر فردا بودند ۷۲۵
 پنجمین روز، سلطان هند به طرف اردوی ایران حرکت کرد ۷۲۶
 غالب و مغلوب در برابر هم ۷۲۷
 محمدشاه دستور داد مواد قرارداد متارکه جنگ اجرا شود ۷۲۹
 نهضت مقاومت شروع شد ۷۳۰
 نادر می‌دانست و حدس می‌زد، تسلیم کردن اسلحه به‌سادگی
 انجام نمی‌شود... محمدشاه به سرداران سپاهش فهماند
 جز تسلیم شدن چاره‌ای ندارند ۷۳۰
 جان‌ما فداي سلطان باد... اجازه فرمائید باز هم مذاکره شود ۷۳۱
 ششمین روز جنگ در حال انتظار گذشت... هفتمین روز،
 نادرشاه با صراحت فرمود برای ادامه جنگ حاضر است ۷۳۳
 غیرتسلیم و رضا کوچارهای؟! ۷۳۴
 امضای پیمان متارکه جنگ... تسلیم اسلحه و مهمات ۷۳۵
 تسخیر قلعه شاه جهان مرکز تجمع ناراضیان ۷۳۵
 ارسال فتح‌نامه هندوستان برای رضاقلی میرزا ولایت‌مهد عظمای ۷۳۶
 قسمتی از فتح‌نامه هندوستان به سلطان روم ۷۳۷
 حرکت به سوی دهلی ۷۳۸

اوسمی‌ها برای مصلحت روزگار موسمی از آب درآمدند،
 برای خام کردن دیگران جنگ زوگری کردند ۶۷۷
 نادر دستور اکید داد ابراهیم‌خان به جنگ ادامه ندهد...
 محمدکاظم خان هم خواب بدی دید اما... ۶۷۸
 ابراهیم دیوانه تصمیم گرفت برادر نادر را که هم اسم
 خودش بود نابود کند... حمله‌ای زد و موفق شد ۶۷۸
 جانشین ابراهیم‌خان باقیمانده سپاه را نجات داد...
 جسد ابراهیم‌خان را آتش زدند ۶۸۰
 برای عبور از اولین شاخه رودخانه سند... ابتکار جالب ۶۸۱
 عبور از دومین شاخه رود سند... ابتکار جالب دیگر ۶۸۳
 عبور از سومین شعبه رودخانه سند...
 یک ابتکار جالب دیگر ۶۸۵
 عبور از چهارمین شاخه رودخانه سند یک حيله جنگی دیگر ۶۸۶
 محاصره شهر لاهور... ذکرخان خواست حيله‌ای یزند،
 اما نقشه‌اش نقش بر آب گردید ۶۸۷
 نادر با گلوله توپ جواب نیرنگ‌بازان را داد ۶۸۸
 ذکرخان صلاح دانست شهر لاهور تسلیم شود ۶۸۹
 کلید شهر لاهور تقدیم گردید... نقاط حساس شهر اشغال شد ۶۸۹
 پیش‌کشی و هدایا جمع‌آوری شد... مردم شهر برای پیشواز
 رفتن و تجلیل قبله عالم مهیا گردیدند ۶۹۰
 قبله‌عالم اراده نمودند مردم لاهور را سرفراز فرمایند...
 نادر راجع به کشمیر تحقیقاتی نمود ۶۹۲
 حضرت ظل‌الله به شهر لاهور نزول اجلال فرمودند...
 بیانات شاهانه بر دلها نشست... ۶۹۳
 قبله‌عالم حاکم کشمیر را تأیید فرمودند... حکومت شهر لاهور را
 به ذکرخان واگذار نمودند ۶۹۳
 خاطبان برای عبرت دیگران شفه شدند ۶۹۴
 روئیدن گندم و جو در چکمه‌های مبارک...
 مردم دعا می‌کردند ۶۹۵
 ناصرخان مورد غایت قرار گرفت... جاسوسان
 به فعالیت پرداختند ۶۹۶
 قبل از حرکت، نادر روحیه سرداران سپاه و سربازان
 خود را تقویت کرد ۶۹۷
 نظری به تاریخ هند... اجداد محمدشاه ۶۹۸
 بر تخت نشستن محمدشاه... وقایع و حوادث آن دوران ۷۰۰
 صد و نقیض گوئیهای مورخین ۷۰۴
 انتخاب ولایت‌مهد... صف‌آرایی سپاهیان در کرنال ۷۰۵
 عبور از آخرین شاخه رود سند... تسخیر قلعه عظیم‌آباد ۷۰۶
 خبر سقوط عظیم‌آباد، سلطان هند را ناراحت کرد...
 درباریان آنقدر غلو کردند که خاطر مبارک آسوده شد ۷۰۷
 در جنگ فیروز‌آباد، سربازان خسته و کوفته نادر اعجاز کردند ۷۰۹

۷۶۳ جشن سرور و شادی... دودل داده در دریای لذت غرق گردیدند
 بعد از فتح کرمان، پیروزی لذت بخش دیگری نصیب نادر گردید
 ۷۶۴ نادر می خواست ایرانی و هندو در خوشی و سعادتش شریک باشند
 ۷۶۵ عهدنامه صلح شلیمار
 ۷۶۶ نادر به فکر پسر عزیزش نصرالله بود، می خواست او
 هم فتحی شاهانه کند
 ۷۶۷ نصرالله میرزا ناراحت بود... نادر با نبوغ ذاتی خود
 نگرانش را رفع کرد
 ۷۶۸ ستاره، اقبال کوکب او بلند بود... تشریفات عقد در
 باغ شلیمار
 ۷۶۸ نصرالله پسر شمشیر، نوه شمشیر، نتیجه شمشیر...
 در برابر این معرفی همگی سر تعظیم فرود آوردند
 ۷۶۹ عروسی و داماد را دست به دست دادند
 ۷۷۰ تعیین غرامت جنگ سهم محمدشاه، سهم دیگران
 ۷۷۱ نظر مورخین راجع به قیمت خسارات...
 داستان الماسهای تقدیمی
 ۷۷۲ تاج بخشی نادر بزرگ...
 ۷۷۳ جشن شادی و سرور واقعی مردم هند، ستاره هم به نام
 یک فرد هندی از شوهر محبوبش تشکر کرد
 ۷۷۴ نادر تاجی بخشید، دستاری گرفت اما کوهی از نور
 نصیبش گردید، به اضافه پیشکشی های دیگر
 ۷۷۵ در بازگشت مشکلاتی پیش آمد... عده ای فرار کردند
 ۷۷۶ نادر دستور داد زنان هندو را آزاد کنند... ستاره
 هم آزاد شد اما...
 ۷۷۷ دزدان قصد جان نادر را داشتند... ستاره بیدار بود و
 حمله بی حاصل گردید
 ۷۷۸ راهزنان نقشه دیگری طرح کردند
 ۷۷۹ سرنوشت دزدان
 ۷۸۰ در راه بازگشت، از نادر و سربازانش در همه جا تجلیل کردند
 ۷۸۱ والی هند طغیان کرد... نادر برای سرکوبش بازگشت
 والی هند تسلیم گردید، جواهرات خود را تقدیم کرد...
 ۷۸۲ تکلیف سرزمین هند تعیین شد
 ۷۸۳ بازگشت نادرشاه به ایران... جشن و شادمانی
 ۷۸۴ درباریان مفسده جو در اغوای رضاقلی میرزا غوغا کردند
 ۷۸۵ رضاقلی علیه بیگلیگی فارس برانگیخته شد
 ۷۸۶ علیه شاه تهماسب مخلوع کور توطئه چیدند...
 ۷۸۷ شایعات اثر کرد... رضاقلی میرزا راضی شد
 ۷۸۸ قتل فجع شاه تهماسب مخلوع و دو طفل بیگناهی
 ۷۸۹ عزاداری، انتقال جسد شهدا به مشهد مقدس
 ۷۹۰ فاطمه بیگم از شنیدن مرگ برادر و برادرزاده هایش
 بیتاب شد، خودکشی کرد
 ۷۹۱

نادر به باغ شلیمار نزول اجلا فرمود
 ۷۳۹ برنامه حرکت تنظیم شد
 ۷۳۹ قضاوت مردم هند درباره نادرشاه و سپاهیانش
 ۷۴۰ ورود قبله عالم به شهر دهلی... هندیان مقدم نادر را گرامی داشتند
 ۷۴۱ برای ایجاد بلوا شایعاتی راه انداختند
 ۷۴۲ نادر می خواست هرچه زودتر غرامت بگیرد و به سوی ایران
 حرکت کند
 ۷۴۳ کارپردازان سپاه ایران ناچوانمردانه کشته شدند
 ۷۴۳ حمله به سربازان ایرانی شروع شد... تعداد زیادی سوار
 در دل شب کشته شدند
 ۷۴۴ نادر باور نمی کرد، سعی داشت... خشم سربازانش را
 فرو نهد... می خواست محرکین را جزا دهد اما...
 ۷۴۵ مردم دهلی از مردم کوفه بدتر کردند
 ۷۴۵ کاسه صبر نادرشاه لبریز شد... فرمان قتل عام صادر گردید
 ۷۴۶ مردم به محمدشاه پناه بردند... نادر به وساطت سلطان
 هند پاسخ مثبت داد
 ۷۴۷ این رسم مهمان نوازی است؟! مسیین باید کیفر بیشتر
 ۷۴۸ نظام الملک سیاس با حيله مسیین اصلی را دستگیر
 کرد... دفن کردن و سوزاندن لاشه ها شروع شد
 ۷۴۹ کسی که برای حفظ ناموس و وطنش قد علم کند محترم است
 ۷۵۰ برای تعیین میزان غرامت
 ۷۵۱ فاتحین باید سرگرم باشند... نادر شنیده بود و دیده بود
 دختران هندی ملاحظه داروند
 ۷۵۲ ضمن پیشکی ها قافله ای از خوبرویان تقدیم کردند
 ۷۵۳ نظام الملک موزد تفقد قرار گرفت
 ۷۵۳ در بین کنیزکان، زیبا صمنی بود که دل از نادر ربود
 ۷۵۴ او جسور و شجاع، هوس انگیز و دلبر بود...
 نادر دختر جسوری که قلبش را تسخیر کرده بود احضار
 کرد... نامش ستاره و ستاره اقبالش بلند بود
 ۷۵۵ خنجر را بگیر... احتیاجی به آن ندارم
 ۷۵۷ داستان ستاره... چگونگی ربوده شدنش... برای این که تسلیم شود
 برای انتقام کشیدن این خنجر را زبودم
 ۷۵۸ روی خوش نشان دادم... عقد بستند... با این خنجر
 سزای قاتل پدر و کسانم را دادم، جانم را گرفتم...
 ۷۵۹ فرار کردم... روزها مخفی شدم، شبها راه پیمائی کردم تا به
 ۷۶۰ قصر سلطان هند رسیدم
 می خواستند به عقد سلطان درآیم... حاضر نشدم و
 نخواستم... نادر فریفته و شیدا پرسید، حاضری؟
 ۷۶۱ نادر، ستاره، مالک قلبش را عقد بست...
 ۷۶۲ به سرپایش جواهر ریخت...

رضاقلی میرزا باور نمی کرده، اما حقیقت داشت ۷۹۷
 رضاقلی میرزا پشیمان شد... تغییر رویه داد ۷۹۸
 احمدپاشا هوس داشت... جاینگاران هم بیکار نبودند ۷۹۸
 رضاقلی اجضارشده... نادر سوار بر قبلی جنگی پیشواز رفت ۷۹۸
 شوازان خاصه رضاقلی بین هنگها تقسیم شدند ۸۰۰
 نادر که از رفتار رضاقلی ناراضی بود از او بازخواست کرد ۸۰۰
 رضاقلی مغوم و متأثر بر جان خود بیمناک بود ۸۰۲
 نادرشاه خشم خود را علنی ساخت... رضاقلی برانگیخته شد ۸۰۲
 جان خود بیمناک گردید... نادرشاه به او بازخواست کرد ۸۰۳
 نادر رضاقلی میرزا را عزل کرد... نصرالله میرزا را عزل کرد ۸۰۳
 به ولیعهدی انتخاب گردید... نادرشاه به او بازخواست کرد ۸۰۳
 رضاقلی میرزا از اینکه سالم ماند و جان از کف نداد... خوشحال شد ۸۰۴
 مردم از عزل رضاقلی میرزا خوشحال بودند ۸۰۴
 لشکرکشی به ترکستان ۸۰۵
 ابوالفیض خان قصد داشت تسلیم شود... قوای رسید ۸۰۶
 جنگ شروع شد... ابوالفیض تسلیم شد ۸۰۷
 ابوالفیض تسلیم شد... کلید شهر بخارا تقدیم گردید ۸۰۸
 نادرشاه در میان استقبال پرشور مردم نزول اجلال کرد... و به شهر بخارا وارد شد ۸۰۹
 باز هم تاج بخشی... طرح خویش آوندی ۸۱۰
 خواستگاری دختران ابوالفیض برای رضاقلی و علیقلی میرزا ۸۱۱
 رضاقلی ناراضی بود... نادر به فکر افتاد خودش به نوائی برسد ۸۱۲
 خواجهباشی متوجه شد... اجازه گرفت قدمی بردارد ۸۱۲
 خواجهباشی رضاقلی را راضی کرد... رضاقلی به نادرشاه رسید ۸۱۳
 گوهرشاد را واسطه قرار داد... خواجهباشی حس حسادت گوهرشاد را برانگیخت ۸۱۴
 گوهرشاد از نادر خواست فداکاری کند؟! ۸۱۶
 همگی دانستند رضاقلی عزادار است، نادر جور... فرزندان را می کشد ۸۱۸
 مقدمات عروسی راه افتاد... نادر منیره را دید و پشندید ۸۱۹
 خواجهباشی ستاره را راضی کرد ۸۱۹
 نادر از دورویی رضاقلی ناراحت شد ۸۱۹
 علیقلی میرزا از خوشحالی در پوست نمیگنجید ۸۲۰
 نادر به منیره رسید ۸۲۰
 بر گوهرشاد، ستاره، رضاقلی، چه گذشت؟ ۸۲۱
 مملکتداری بالاتر از عیش و عشرت ۸۲۲
 حرکت به سوی خیره... تهیه مقدمات نبرد ۸۲۳
 با ایلبارس شفاوت پیشه... تصرف قلعه هزار اسب ۸۲۴
 نادر به قلعه هزار اسب... ایلبارس به قلعه خانقاه پناه برد ۸۲۴
 جنگ شدید، شکست ایلبارس ۸۲۵
 ایلبارس خواست فرار کند اما... دستگیر شد و انتقام پس داد ۸۲۶

سربازان خطاکار هم مجازات شدند... ساکنین قلعه ۸۲۷
 خانقاه آزاد شدند ۸۲۷
 ابوالخیر از خیر جنگ گذشت و به طرف آران فرار ۸۲۸
 کرد... ساکنین قلعه خیره برای پایداری مهیا گردیدند ۸۲۷
 نادر شاهکاری زد... ساکنین قلعه خیره تسلیم شدند ۸۲۸
 نادر از کلات و ابیورد دیدن کرد بازگشت به مشهد ۸۳۰
 شرفیابی نمایندگان محمدشاه... تقدیم هدایا... اظهار لطف کتبی نادرشاه به سلطان احمد ۸۳۰
 پاسخ نادرشاه به سلطان احمد... حرکت به سوی داغستان... ایستادگی در برابر سیل خروشان ۸۳۳
 گرازش نبرد داغستان... نادر برای انتقام کشیدن خون برادر، راه داغستان را پیش ۸۳۵
 گرفت، داستان اولاد... سوءقصد... سوعظن و بدگمانی ۸۳۷
 تغییر اخلاق نادرشاه مخوس بود... سفیر روسیه در... گرازش خود به آن اشاره کرده است ۸۳۸
 علوی خان طینت مخصوص نادر... به جرم قتل برادر، عدهای لرگی را کشت، حمله ازبکان ۸۳۸
 به خیره بر عضباتش افزود... نظر مورخین... داغستانیان جسارت به خرج دادند، نادر به فکر ساختن ۸۳۹
 کشتی افتاد... روسها مواظب اوضاع بودند... ولیمهد بر ازبکان چیره شد و خاطر پدرش را شاد کرد ۸۴۱
 امام مسقط به تحریک بیگانگان بحریه ایران را از بین برد ۸۴۲
 نادرشاه دستور داد ادبش کنند ۸۴۳
 امام مسقط می خواست بیرون آید اما... کله پر از... آرزویش سر نیزه رفت ۸۴۴
 تسخیر مسقط ۸۴۵
 گزارش فتح مسقط به عرض نادر رسید ۸۴۶
 اخلاگری، جاسوسی، هوس، می و معشوق ۸۴۷
 زمره های عاشقانه، قتل فجیع... بالاخره نادر فهمید در پشت قیافه لزگیان، روشها ۸۴۹
 کارشکنی می کنند، طاعون هم مزید بر علت گردید ۸۵۱
 نادر سخت خشمگین بود... نماینده روسیه مرد... نادر ناچار به ایران خراب بازگشت ۸۵۱
 سوءقصد کننده پیدا شد... اظهار نظر مورخین ۸۵۳
 بازجویی از سوءقصد کننده... اعتراف ۸۵۴
 احضار رضاقلی میرزا ۸۵۷
 نادرشاه رنج می برد، رنجی عظیم ۸۵۸

از مواجه شدن با فرزند ناراحت بود... رضافلی احساسی
 ۸۵۸ ناراحتی می کرد
 رضافلی تحت بازجویی قرار گرفت... ناشیانه از
 ۸۵۹ خود دفاع کرد
 یک حرکت بیجا... آتش خشم نادر افروخته شد...
 ۸۶۱ رضافلی به حبس افتاد
 نیکقدم تصمیم گرفت، ثابت قدم باشد
 ۸۶۲ بازجویی مجدد از نیکقدم به ضرر رضافلی میرزا تمام شد
 ۸۶۲ نادرشاه مستأصل بود، نمی دانست چه کند! درباریان مورد
 مشورت، به نعل و به میخ می زدند
 ۸۶۳ آغاباشی به حمایت رضافلی برخاست
 ۸۶۴ درباریان بوفلمون صفت رنگ عوض کردند اما...
 ۸۶۵ در مواجهه دادن رضافلی با نیکقدم رضافلی به جان آمد
 و پرخاش کرد
 ۸۶۶ رضافلی به مرگ راضی بود اما... نادر خواست زنده
 بماند ولی در دریای ظلمت فرود رود
 ۸۶۷ رضافلی باز هم جسارت کرد... همگی می پرسیدند،
 برای که؟ برای چه؟
 ۸۶۸ گوهرشاد قیام کرد... از ستاره خواست وساطت کند
 ۸۶۸ با اینکه ستاره قول داده بود... خواجه باشی او را بر حذر داشت
 ۸۷۰ ستاره آنقدر اصرار کرد که خواجه باشی برای شرفیاب
 شدنش قدم پیش گذاشت
 ۸۷۱ نادر به حکیم باشی متوسل گردید... رضافلی مغرور طلب
 بخشایش نکرد
 ۸۷۱ خواجه باشی اجازه خواست ستاره شرفیاب بشود
 ۸۷۲ ستاره شرفیاب شد... استدعا کرد ترحم فرمایند
 ۸۷۳ اصرار و پافشاری ستاره نادر را بدگمان ساخت...
 ۸۷۴ ستاره متوجه اشتباه خود شد ولی...
 کوکب اقبال ستاره افول کرد... در اثر ضرباتی که به
 مغزش وارد شد بیهوش و نقش زمین گردید
 ۸۷۵ آغاباشی دنیا دیده به فکرش رسید مکاری در کار بوده است
 ۸۷۵ طبق دستور صادره در حضور نادر و بزرگان، رضافلی
 از دو چشم نابینا گردید
 ۸۷۶ قلب نادر فرو ریخت... قول داده بود نیکقدم زنده بماند
 اما چشمهایش...
 ۸۷۷ مشاجرات لفظی رضافلی و نیکقدم نادر را مشکوک ساخت...
 ۸۷۸ از نظروای به عهد دستور داد فوراً نیکقدم را آزاد کنند
 گوهرشاد به مراقبت رضافلی کور پرداخت... نادر به
 ۸۷۸ شراب تلخ متوسل گردید
 نادرشاه ناراحت بود... به وسیله آغاباشی از ستاره
 ۸۷۹ فداکار دلجوئی کرد

نادر علیا اطرافیانش را نگیخته شد... میرغضب را احضار کرد
 ۸۸۰ قول آفاسی به جرم وساطت نکردن سرخود را بر باد داد،
 توبیخی باشی که مورد عنایت بود از دو چشم نابینا گردید
 ۸۸۲ از شیخ الاسلام خواستند با ادعیه و اوراد خشم نادر را فرو نشانند
 ۸۸۳ قضا و قدر خواست شکمش سرفه شود
 چشمان فرزند دیوان بیگی را برکنند، دیوان بیگی بیتاب
 شد و نفرین کرد
 ۸۸۴ پسرخواست کور کورانها انتقام بگیرد اما میرغضب زرنگر بود
 ۸۸۵ نادر باز هم شراب خواست... همگی تصور کردند
 ادعیه شیخ الاسلام اثر کرده است
 ۸۸۶ میرآخور به تصور اینکه قبله عالم سر کیفند شوخی
 کرد... امر فرمودند، دهانش را با سرب مذاب پر کنند
 ۸۸۶ میرغضب خسته شده بود اما... قبله عالم دستور قتل عام
 حاضرین را دادند
 ۸۸۷ بعد از تحریک، مرحله رقت قلب رسید... جلال او امر صادره
 را اجرا می کرد... نادر در سراپرده خود اشک می ریخت
 ۸۸۷ مرحله رخوت و سستی رسید. نادر به خواب رفت، همگی
 دانستند قبله عالم پشیمان شده اند
 ۸۸۸ ستاره به بالین محبوب آمد... بعد از ناراحتیها
 آسایش و راحتی
 ۸۸۸ نادر به حکیم باشی توصیه کرد، مواظب حال فرزندش باشد
 ۸۹۰ رضافلی نابینا خود را مقصر دانست
 ۸۹۰ به جای بزرگان در گذشته عده ای دیگر انتخاب شدند
 ۸۹۱ رضافلی که پدر را بر سر مهر دید تقاضا کرد با خاله اش
 به مشهد برود. نادر آرزو داشت حضرت رضا (ع)
 معجز کند
 ۸۹۱ گوهرشاد و رضافلی به مشهد عزیمت کردند
 ۸۹۱ ترس و رعب در دل اطرافیان نادر رخنه کرد. جسته
 گریخته حرفهایی می زدند
 ۸۹۳ باید مواظب هم باشیم
 ۸۹۳ اگر سلطنت بر دلها نباشد چه ارزشی دارد؟!
 ۸۹۴ در فکر گوشه گیری و انزوا...
 ۸۹۵ بحث و مناظره با نمایندگان دولت عثمانی
 ۸۹۵ نمایندگان دولت عثمانی در برابر منطق قوی نادر سر
 تعظیم فرود آوردند
 ۸۹۷ اعلان جنگ کتبی به دولت عثمانی
 ۸۹۸ تسخیر قلعه قریش و انهدام آن
 ۸۹۸ پیشوا بازی... معجزه قلابی... قتل و خونریزی...
 طغیان و سرکشی
 ۸۹۹ نادرشاه دستور داد پیشوا را قلع و قمع کنند
 ۹۰۲ امر بر خود پیشوا هم مشتبه گردید
 ۹۰۳

- همگی دانستند پیشوا قلابی بود ۹۰۵
- پیشوا در ففس ۹۰۶
- غزال رمیده غوغا به پا کرد ۹۰۸
- دربار عثمانی از شناختن مذهب جعفری خودداری کرد. ۹۰۸
- حکومت امام سیف بن سلطان برای مردم مایه رنج بود... ۹۰۸
- مردم عمان شورش کردند ۹۰۹
- نمایندگان مردم عمان و فرستادگان امام، کمک ۹۰۹
- خواستند... سردار لطیف خان با حزم و احتیاط پیش ۹۰۹
- رفت اما... ۹۱۰
- کشمکش بین بیگلریگی و دریاییگی ۹۱۰
- امام به نیرنگ متوسل شد ۹۱۱
- اختلاف بیگلریگی و دریاییگی علنی شد ۹۱۳
- بیگلریگی برای از بین بردن دریاییگی نقشه کشید ۹۱۴
- بیگلریگی، دریاییگی را مسموم کرد ۹۱۵
- حقه بازی برای لوٹ کردن قتل دریاییگی ۹۱۶
- جنایت نتیجه نداشت... بیگلریگی پشیمان شد ولی ۹۱۶
- چه سود؟! ۹۱۸
- انتخاب دریاسالار جدید... انگلیسها برای از بین بردن ۹۱۸
- قوای ایران به یایان بلوچ کمک کردند ۹۱۹
- نادرشاه از بیگلریگی شدیداً بازخواست کرد... ۹۱۹
- تقی خان سرافکنده استغفار کرد ۹۱۹
- میرعلی سختگیر بود... چند نفر هم قسم شدند کارش را ساختند ۹۲۰
- تصرف کشتیها به وسیله یایان... گزارش یاس آور دادند ۹۲۲
- دریاسالار جدید در برابر سبیه بازی خارجیان کاری از پیش نبرد ۹۲۲
- نادر به فکر ساختن کشتی جنگی افتاد ۹۲۳
- نادر خیال کرد تمام خارجیان کشتی سازند ۹۲۴
- امام وردی خان در امتثال امر، مردانه جان سپرد ۹۲۵
- تجدید سازمان نیروی دریائی ۹۲۷
- بار دیگر امام حقهباز برای حفظ موقعیت خود پناه آورد ۹۲۷
- امام می خواست مکر و حيله کند، اما... با مکر و حيله ۹۲۷
- مواجه گردید. چاه کن به چاه افتاد ۹۲۸
- شاهکار ام الخبائث، حربه شیطان ۹۲۹
- تعبیر مستی و راستی... حاضر جوابی امام ۹۳۰
- از نظر احترام به بیعتی که کرده بودند تا پای جان ایستادند ۹۳۰
- قتل و جنایت برای حفظ مقام امامت ۹۳۱
- قاتل گرفتار کابوس شد. سرانجام دق کرد و مرد ۹۳۱
- بدون امام که نمی شود... باید امام دیگری ساخت ۹۳۲
- بر سر انتخاب امام جدید اختلاف نظر بود ۹۳۳
- بخت و اقبال احمد بن سعید بلند بود ۹۳۴
- احمد بن سعید امام شد اما... نادرشاه گرفتار دو نظر ۹۳۴
- مخالف گردید ۹۳۵
- تصمیم نادرشاه، ناراحت کننده بود، روح عصبان ایجاد کرد ۹۳۶
- برادرزن نادر به فکر افتاد از بیگانگان کمک گیرد ۹۳۶
- بیگانگان خواستند دو سره بار کنند... دو رقیب را ۹۳۶
- به جان هم افکندند ۹۳۶
- رقیب حيله گر حریف مزاحم را خفه کرد و نعشش را ۹۳۷
- به چاه انداخت ۹۳۷
- قاتل لباس عزا به تن کرد و بر مرگ مقتول گریست ۹۳۷
- تهیه مقدمات برای پیشروی در خاک عثمانی ۹۳۸
- عبور قوای ایران از مرز ۹۳۹
- تسخیر قلعه های کرکوک و اربیل ۹۴۰
- به نام جهاد در راه خدا، علیه ایرانیان فتوی گرفتند ۹۴۱
- بندگان خدا به نام خدا به جان هم افتادند ۹۴۱
- تسخیر شهر موصل... بحث و استدلال منطقی ۹۴۲
- سلطان عثمانی استمالت کرد... نادرشاه به زیارت ۹۴۲
- مرفد شاه مردان علی علیه السلام مشرف شد ۹۴۳
- باز هم بحث بر سر مذهب شروع شد ۹۴۴
- برای مرتبه دیگر شرایط صلح پایدار روی کاغذ آمد ۹۴۵
- نادرشاه قصد ممانعت داشت. شهر بصره را آزاد ساخت ۹۴۶
- خروج سام... سیاستی که در حقش روا داشتند ۹۴۷
- سام بی دماغ، چهره در نقاب مخفی ساخت، به طغیان و ۹۴۷
- سرکشی ادامه داد ۹۴۸
- قوای کمکی منکوب شدند... داستان پیروزی سام ورد ۹۴۸
- زبانها گردید ۹۴۸
- طرفداران سام با حيله و نیرنگ وارد قلعه قیری شدند... ۹۴۸
- به عنوان زیارت کردن توطئه چیدند ۹۴۹
- در تاریکی شب، یکی بعد از دیگری محافظین قلعه ۹۴۹
- سربه نیست شدند ۹۵۰
- جاسوسان در بین مردم در بند وارد شدند. افراد طاغی را شناختند ۹۵۰
- کسانی که قصد طغیان داشتند شبانه دستگیر شدند ۹۵۰
- و به سزای خود رسیدند ۹۵۱
- نادرشاه برای قلع و قمع سام به فعالیت پرداخت... ۹۵۱
- نصرالله میرزا مأمور رفع غائله گردید... ۹۵۲
- هرکس در فکر و خیالی بود ۹۵۲
- جنگ با شدت شروع شد... سام و محمد سرخای فرار ۹۵۲
- را برقرار ترجیح دادند ۹۵۳
- بیگلریگی فارس هم تصور کرد نوبه او را رسیده ۹۵۳
- است... محاصره شهر شیراز ۹۵۵
- دروازه های هنگام شب باز شد ۹۵۶
- گاهی پشت برزین گهی به پشت ۹۵۶
- بیگلریگی آرزوی مرگ داشت اما... ۹۵۷
- سرنوشت بیگلریگی خاطی و کسانش غم انگیز بود ۹۵۸

۹۹۲ افکاری که نادر را رنج می‌داد

۹۹۳ برای راحتی فکر و خیال... کلات نادری

۹۹۴ نادرشاه وارد کلات شد

۹۹۵ اسرار گنج کلات

۹۹۷ بازدید از جواهرات

افکاری که نادرشاه داشت... خیالاتی که ایجاد شد.

۹۹۸ داستان از کجا آوردن می‌باشد؟

۹۹۹ افرادی که جان دادند تا جایگاه جواهرات مخفی بماند

۹۹۹ نادر فکر کرد بخشیده‌ها را پس گیرد

۱۰۰۰ مراجعت از کلات... عطف توجه به ترکستان شرقی

۱۰۰۰ تنظیم قرارداد صلح با عثمانی

تشکیل شورای تحقیق برای دریافت جریمه تنبیه شدن

۱۰۰۱ متمرکز

۱۰۰۲ تصفیه حساب... سوءاستفاده از موقعیت و مقام

۱۰۰۴ عصیان، ناراضی، خشم نادرشاه

کارگزاران گزارش خلاف می‌دادند. افکار مرم علیه نادر

۱۰۰۴ برانگیخته شد.

۱۰۰۵ قتل و غارت... بیدادگری... ظلم و ستم

۱۰۰۵ ستاره آرزو داشت اما...

اطرافیان نادر جرأت نداشتند به او نزدیک شوند.

۱۰۰۷ برای اینکه اوضاع عوض شود

۱۰۰۷ جشن دامادی... تخیلات و تصورات

۱۰۰۹ حمله رفتن شاه‌داماد

حسادت بیجای زنانه... افزوده شدن ناراضی در اثر

۱۰۰۹ خشم و غضب نادر

۱۰۱۰ آشفتگی در حرم‌سرا

۱۰۱۱ برادر به جای خواهر چوب خورد، انعکاس رفتار قبله‌عالم

۱۰۱۳ کنکاش سه یار موافق برای داماد کردن نادر؟!

۱۰۱۴ پدر عروس سر از پا نشناخت

۱۰۱۵ عروس برگزیده، سر از پا نمی‌شناخت

۱۰۱۶ آغاباشی هم در توطئه وارد شد

۱۰۱۷ آغاباشی دخترخانم را پسندید

۱۰۱۹ عروس مایل بود اما... داماد خبر نداشت

۱۰۲۰ شایعه‌سازی شروع شد... درباریان از هیچ چیز همتی ساختند

۱۰۲۱ امر بر شایعه‌سازان هم مشتبه گردید

شاه‌داماد روحش خبر نداشت... جناب وزیر به فکر

۱۰۲۳ چاره افتاد

۱۰۲۳ هنوز خبری نشده مجیزگوئی شروع شد

۱۰۲۴ حسادت زنانه کار خود را کرد

۱۰۲۵ قبله‌عالم به تحقیق پرداخت

۱۰۲۷ حالا که همه می‌خواهند، چرا نه؟!

۹۵۸ شهوت پرستی خان حاکم فاجعهای به بار آورد

۹۶۰ قبل از آنکه آتش شعلهور شود، خان حاکم در رفت

۹۶۱ نادرشاه دستور داد به کسی رحم نکنند

۹۶۲ غالب هرچه کند حق است ولو جنایت باشد

۹۶۳ ترکان عثمانی مدعی دیگری برای تاج و تخت ساختند

۹۶۴ نادرشاه از رفتار عثمانیان برانگیخت... برای مبارزه مهیا گردید

گرفتار شدن اولین مدعی تاج و تخت، سام کریم‌المنظر،

۹۶۵ یک چشم خود را از دست داد

۹۶۶ دربار عثمانی دسیسه می‌کرد و بلوا راه می‌انداخت

عساکر ترک می‌خواستند داغستان را برانگیزند،

۹۶۶ اما... سپاهیان ایران داغ بر دلشان گذاشتند

۹۶۸ تحفو هدایائی که می‌بایستی دشمنی ایجاد کند ضبط گردید

۹۶۸ نادرشاه به سوی قارص پیش رفت

۹۶۹ دلاوران ایران ضرب شستی نشان دادند

قوای برای کمک رسید اما... روحیه عساکر ترک اسفانگیز بود

۹۷۰ مرعوب شدگان به فکر چاره افتادند

۹۷۱ نمایندگانی از شهر قارص آمدند. مهلت خواستند

۹۷۲ با اینکه نادر قاطع صحبت کرد، تقاضای مهلت را تجدید کردند

۹۷۳ نادرشاه با نمایندگان ترک جوانمردانه رفتار کرد

۹۷۴ لژیان برای حمله بهاری تهیائی می‌دیدند.

۹۷۵ آمال‌ها و آرزوهای لژیان نقش بر آب شد

ریش سفیدان داغستانی قسم یاد کردند... نادر خواست

۹۷۶ قوم و خویشی ایجاد شود

۹۷۷ سلطان عثمانی در اردوگاه ایران

۹۷۷ جشن عروسی در اردوگاه ایران

۹۷۸ عساکر ترک می‌خواستند عروسی را به عزامه بدل کنند؟! اما...

تو کرد نیستی. کرد اصیل و نجیب پستان مادرش را

۹۷۹ گاز نمی‌گیرد

۹۸۰ نصرالله میرزا نشان داد از پدر دلاوری نام و نشان دارد

۹۸۰ سپاه ایران غرق در سرور و شادی... عساکر ترک مشغول عزاداری

۹۸۲ حمله برق‌آسای نادرشاه... شکست عظیم عساکر ترک

۹۸۳ سرداران سپاه ایران می‌خواستند نادر خلیفه اسلامی شود

۹۸۳ سرداران ترک متوجه تحریکات بیگانه بودند

بلند نظری، جوانمردی، درایت و کاردانی نادر مرتبه

۹۸۴ دیگر خودنمایی کرد

۹۸۶ نواده‌های چنگیز تقاضا کردند، به حالشان عطف توجه شود

۹۸۷ عظمت فکر نادر... وحدت بشر

۹۸۷ ترکمنان یاغی و طاعی سر تسلیم فرود آوردند

۹۸۸ سلطان عثمانی به عظمت فکر و نبوغ و گذشت نادرشاهی برد

۹۸۹ رضاقلی میرزا خود را مقصر دانست

۹۹۱ برخورد پدر و فرزند

- خواستگاری ۱۰۲۷
- یک نظر دیدن حلال است ۱۰۲۸
- بر مبنای حرف و شایعه سازی عروسی روبراه شد ۱۰۲۸
- شوقی در حالی که از شوق می لرزد، برای پذیرائی ۱۰۲۹
- مهیا گردید ۱۰۲۹
- قبله عالم برای نامزدبازی، شب روی فرمودند ۱۰۳۰
- شاه داماد، عروس خانم را دیدند و پسندیدند ۱۰۳۰
- تو راضی هستی من هم راضیم ۱۰۳۱
- یک نظر دیدن حلاله اما... هنوز عقد بسته نشده ۱۰۳۲
- که عروسی بشود ۱۰۳۲
- برای اینکه خلاقی نشود، عقد بسته شد ۱۰۳۲
- تا شام حاضر شود ۱۰۳۳
- قبله عالم، خانواده عروس را مورد تفقد قرار دادند ۱۰۳۴
- شایعه سازان هم قسم شدند ۱۰۳۴
- پدر عروس هنوز فرمان نگرفته بود خودش را گم کرد ۱۰۳۵
- وصف عیش... توطئه جدید ۱۰۳۶
- عروش خانم در چه حال بود؟ ۱۰۳۷
- سوگلی از نظر افتاده چه حالی داشت؟ ۱۰۳۷
- برای اجرای نقشه طراحی شده، وزیر از نظر افتاده را برای نگیختند ۱۰۳۸
- شایعات به راه افتاد، شتری که بالا بردیم پائین می آوریم ۱۰۴۰
- بازدید از اردو... تشکیلات فئودال کجا به کجا رسیده بود؟ ۱۰۴۱
- رفتار عافانه وزیر از نظر افتاده، قبله عالم را ۱۰۴۴
- بر سر مهر آورد ۱۰۴۴
- آغاباشی پدر عروس بدخلق را به هراس انداخت ۱۰۴۵
- نصایح پدروانه ۱۰۴۶
- انتقال دادن عروس به حجله خانه ۱۰۴۷
- نادرقلی بزمی، غیر از نادرشاه رزمی است ۱۰۴۹
- محمدخان مورد محبت قرار گرفت ۱۰۴۹
- استخدام «بازن» کشیش به عنوان طبیب مخصوص ۱۰۵۱
- ستاره اقبال طبیب فرنگی بلند بود... طبیبان ۱۰۵۱
- درباری حسادت کردند. عداوت سبب خیر گردید ۱۰۵۲
- نادرشاه به طبیبانش بدگمان شد ۱۰۵۳
- خائن خائف است. طبابت شاهانه ۱۰۵۴
- طبیب فرنگی بر جان خود ترسید... خداوند یار نیکو کاران است ۱۰۵۴
- «بازن» کشیش در لباس طبابت، جاسوسی می کرد ۱۰۵۵
- طوفان شن و ریگ ۱۰۵۶
- جدال وجدان ۱۰۵۸
- رگبار و سیلاب مرگزا ۱۰۵۹
- در فکر کناره گیری از سلطنت ۱۰۶۰
- نگرانی درباریان برای شاهزادگان ۱۰۶۱
- ستاره، آرزو داشت شرفیاب شود ۱۰۶۱
- مژده وصل، آغاباشی استدعا کرد ستاره وساطت کند ۱۰۶۲
- ستاره شرفیاب گردید ۱۰۶۳
- آه کشیدن ستاره، مقدمه ای برای گفتن حقایق بود ۱۰۶۴
- گذشته ها گذشت... راجع به آینده صحبت کن... ۱۰۶۵
- تحقیق شروع شد ۱۰۶۶
- کشیک خاص با صراحت گفت، با گوش خود شنیده است ۱۰۶۷
- جانم را بگیرد ولی بر جان شاهزادگان رحمت آورید... ۱۰۶۸
- نادر دستور داد گوشتی که جاسوسی کرده است برگرفته شود ۱۰۶۸
- چه کسی باید سلطنت کند؟! ۱۰۶۹
- به شاهزادگان گفتند، مواظب رفتار خود باشند ۱۰۷۰
- شاهزادگان یکی بعد از دیگری عذر خواستند ۱۰۷۱
- بیمه ها، بروید گم شوید ۱۰۷۳
- حال که باید شخصاً به سلطنت ادامه دهم باید کمک کنند ۱۰۷۴
- اخاذی و زورگوئی، سرکیسه کردن مردم شروع شد ۱۰۷۵
- نارضایتی مردم علنی گردید ۱۰۷۵
- سلحشوران سیستانی علیه ماورین قیام کردند. چه کسی برود؟! ۱۰۷۶
- تیس و بیم... ناراحتی ۱۰۷۷
- سردار جلایر در صدد اجرای فرمان برآمد ۱۰۸۸
- سردار جلایر هم محکوم به اعدام شده بود ۱۰۹۲
- شام خونین ۱۰۹۲
- چاه کن، به چاه افتاد ۱۰۹۴
- ورق برگشت... آنان که قسم خورده بودند علیقلی خان ۱۰۹۶
- را از بین ببرند سر در قدمش گذاشتند ۱۰۹۶
- علیقلی خان علیه عمویش قیام کرد ۱۰۹۷
- مردم با علیقلی خان بیعت کردند ۱۰۹۸
- خنده و نیرنگ ۱۰۹۹
- طرح ریزی آشوب و بلوا ۱۰۹۹
- سوعظن و بدگمانی ۱۰۹۹
- سرنوشت هاشم بیگ صدیق و راستگو ۱۱۰۰
- سوعظن، بدگمانی... خنده و نیرنگ ۱۰۷۸
- ما طاغی و یاغی نیستیم، علیه ظلم و ستم خان حاکم ۱۰۷۹
- قیام کردیم ۱۰۷۹
- علیقلی و سردار جلایر جریمه شدند ۱۰۸۲
- باید به علیقلی خبر داد، اگر بیاید مادرش را به عزا می نشاند ۱۰۸۴
- مردم سیستان حقیقت را دانستند... بار دیگر ۱۰۸۵
- قد برافراشتند ۱۰۸۵
- سردار جلایر خواست نصیحت کند. پیک نادر رسید ۱۰۸۶
- نصایح بی اثر گردید ۱۰۸۶
- سردار جلایر به فرمان سر به مهر مراجعه کرد ۱۰۸۷

۱۱۲۷ همگی خیال می کردند نادر انتقام پس می دهد
 ۱۱۲۹ نادر می خواست انتقام بگیرد. انتقامی وحشتناک
 ۱۱۲۹ پیک بدبختی با رفتار و گفتار خود آتش به جان نادر زد
 ۱۱۳۰ فاصد شوم به سزای خود رسید
 ۱۱۳۰ نگرانی... ناراحتی
 ۱۱۳۱ «شوقی» می توانست قبله عالم را بر سر شوق آورد
 ۱۱۳۳ بدیدن اشک های شمع، اشک شوقی فرو ریخت
 ۱۱۳۴ نادر اراده کرد عازم کلات شود
 ۱۱۳۵ خبر حرکت قبله عالم افکار را دگرگون ساخت
 ۱۱۳۶ چه باید کرد؟ تکلیف ما چیست؟!
 ۱۱۳۷ چه کسی شرفیاب شود؟!
 ۱۱۳۸ تکلیف همگی روشن شد اما...
 ۱۱۳۹ شوقی بیم داشت، می ترسید؟!
 ۱۱۴۰ دیگ غیرت نادر جوش آمد... تغییر رأی...
 ۱۱۴۱ تعجب، بلانکلیفی، نگرانی بوقلمون صفتان
 ۱۱۴۲ استراحت کردن بهتر است
 ۱۱۴۳ پس ما چه کاره هستیم؟!
 ۱۱۴۳ فردا چه خواهد شد؟!
 ۱۱۴۴ دگرگونی اوضاع یزد ...
 ۱۱۴۶ دستگیری پیکهائی که بوقلمون صفتان فرستاده بودند
 ۱۱۴۷ حرکت به سوی قوچان
 ۱۱۴۸ ندای وجدان. عزل حاکم ستمگر یزد
 ۱۱۴۹ از برادرکشی متفرم
 ۱۱۵۰ احضار مرادیگ
 ۱۱۵۰ غدر ... خیانت
 ۱۱۵۱ بازجویی...
 ۱۱۵۲ خیانتکاران نگران گردیدند
 ۱۱۵۳ اظهارات احمدخان برای خیانتکاران زنگ خطر بود
 آخرین فتح و پیروزی... خیانتکاران برای نجات
 ۱۱۵۵ دادن خود جنایت کردند
 ۱۱۵۷ آخرین شب...

۱۱۰۲ حقیقت آشکار شد. فرمان آزادی، نوشدارو بود اما حیف
 ۱۱۰۳ رنج و عذاب
 ۱۱۰۳ احساس ناامنی و ناراحتی... این چه رسوائی است؟!
 پیک علیقلی خان احضار شد. برادرزن نادر نزدیک بود
 ۱۱۰۵ خفه شود
 ۱۱۰۶ دود دل دوستانه
 ۱۱۰۸ در جستجوی پیک علیقلی
 ۱۱۰۸ پیک نقش خود را خوب بازی کرد
 ۱۱۰۹ نادر از رفتار خود ناراحت بود
 محمدقلی خان، پیک را برحذر داشت... نادر دستور
 ۱۱۱۰ داد به او خلعت دهند
 ۱۱۱۲ پیک حقه باز از خوشحالی غش کرد
 ۱۱۱۴ نزدیکترین افراد به قبله عالم، توطئه چیدند
 عقده ها ترکید... آتشی که مدت ها زیر خاکستر
 ۱۱۱۶ پنهان شده بود شعله کشید
 ۱۱۱۷ مردم هرات ماهرانه برانگیخته شدند
 ۱۱۱۸ داستان موسی و فرعون نقل مجالس گردید
 ۱۱۱۸ نماز جماعت مقدمای بود
 ۱۱۱۹ قتل از دهانها برداشته شد
 ۱۱۲۰ خویها فراموش گردید
 ۱۱۲۱ بوقلمون صفتان رنگ عوض کردند
 ۱۱۲۱ ثابت قدمان به وظیفه خود عمل کردند
 ۱۱۲۱ ندای وجدان
 ۱۱۲۲ رنج و عذاب، تصمیم قاطع پس از مشورت با ستاره
 خبر بلوا و شورش هرات به عرض رسید. درباریان
 ۱۱۲۳ هم خبر شدند
 پیک شوم در هر قدمی که برمی داشت، تخم
 شورش و بلوا می کاشت
 ۱۱۲۴ فاصد بدبختی، قائد انقلاب گردید
 ۱۱۲۴ ناراحتی و زجری که نادر می کشید، برای زجریدگان
 ۱۱۲۶ مایه لذت بود

مقدمه

در کتاب «حوادث» شمه‌ای از تاریخ ایران مربوط به انقراض سلسله صفویه و روی کار آمدن نادرشاه افشار و سرانجامش را به عنوان شاهد نوشتم. منظور من از نوشتن آن وقایع، تاریخ‌نویسی نبود زیرا به عقیده من حقایق وقایع تاریخی آن دوره تاریک است و آنچه مورخین می‌نویسند اکثراً دور از یقین.

طرز تفکر، هوس، حب و بغض و در مواردی، غرض‌های خصوصی ممکن است مورخ را به راهی بکشاند که گاهی را کوه و یا برعکس کوهی را کاه کند. عادل‌ی را ظالم و جبار ستمگری را مهربان و خوش‌رفتار، جلوه‌گر سازد. روی این اصل در کتاب «حوادث» داخل خصوصیات نشدم، بلکه کلیاتی نوشتم و وقایعی را بدون پیرایه و بدون شرح و بسط وصف کردم و چون مدارکی که گرد آورده بودم زیاد بود، وعده کردم زندگی نادر را آن طور که بوده است بنویسم!

کسانی که کتاب «حوادث» را خواندند، روش اتخاذ شده را پسندیدند، دسته‌ای هم خواستند به وعده‌ای که داده بودم وفا نمایم و نادر را آن طور که بوده است معرفی و زندگی و خصوصیات حالش را همان طور که اتفاق افتاده است تشریح کنم. صحیح است که من در کتاب «حوادث» چنین وعده‌ای دادم ولی راستش را بخواهید، وقتی درست فکر کردم و تمام جوانب کار را سنجیدم متوجه شدم نوشتن حوادث و اتفاقاتی که در حدود سه قرن قبل اتفاق افتاده است، در مواردی به مصداق یک کلاغ و چهل کلاغ، شاخ و برگ‌هایی پیدا کرده و در موارد دیگر مطالبی از نظرها دور شده است و کار بسیار مشکل و دشواری می‌باشد.

ممکن است قسمتی از مطالبی که می‌نویسم با حقیقت وفق ندهد. ممکن است نادرشاه ساخته و پرداخته شده در مخیله من، غیر از نادر حقیقی باشد، و شاید در مواردی برابر میل و هوی و هوسهای من، بزرگتر و برتر از آنچه بوده جلوه‌گر گردد و برعکس در موارد دیگر کوچکتر و بی‌مقدارتر از نادر اصلی از آب درآید.

ممکن است من تصور کنم نادر کارهایی انجام داده است و فکر کنم کارهای انجام شده او بسیار خوب بوده است و به این جهت آنها را با آب و تاب شرح دهم، غافل از اینکه در نظر خوانندگان، حرکات و رفتارهایی که ساخته تخیلات نگارنده است سبک و جلف آید و شرح و بسط آنها را زائد بدانند و فکر کنند و بگویند: «غیرممکن است نادر بزرگ چنان رفتاری کرده باشد!» و بعید بدانند نادر آن اعمال را انجام داده باشد. شاید بعضیها انجام کارهایی را به نادر نسبت دهند که به نظر من روح نادر هم از آنها بی‌خبر باشد.

روی این اصل، با توجه به اهمیت موضوع و با وجود وعده‌ای که داده بودم، چندین ماه است جرأت قدم گذاشتن در این راه را نکرده‌ام، زیرا به هیچ‌وجه میل ندارم راست و دروغ بهم بیافم و تحت عنوان «زندگی نادرشاه» برای خوانندگان وسیله سرگرمی تهیه کنم. کسانی که نوشته‌هایم را خوانده‌اند توجه کرده‌اند آنچه تاکنون به شکل داستان نوشته‌ام، حقیقت داشته و تمام آنها مطالبی بوده که اتفاق افتاده است. کوشش من در این راه صرف شده که آنچه شخصاً دیدم و شنیدم و حس کردم، بنویسم و اگر هم شاهد جریانی نبوده‌ام، لاف از

اشخاصی که وارد بوده‌اند، اعم از دوست و دشمن، در اطراف آن تحقیق کنم تا آنچه می‌نویسم به حداکثر ممکن صحیح باشد.

اما راجع به نادرشاه افشار:

کسانی که در آن زمان می‌زیسته‌اند همگی پوسیده‌اند و استخوانهایشان هم خاک شده است، به فرض هم که زنده بودند تردیدی نیست قدرت نداشتند افکار نادر را آن طور که بوده است تشریح کنند. آنان نمی‌توانستند توضیح دهند هر عملی که نادر انجام داده برای چه مقصود و منظوری بوده است. مگر ما می‌فهمیم پدر، مادر، خواهر، برادر، دوست و کسانی که نزدیک به ما هستند و روز و شب با آنان در تماس هستیم چه افکاری در کله خود می‌پرورانند؟! وقتی که از درک روحیه اطرافیان و بستگان خود عاجز باشیم چطور می‌توانیم بفهمیم در کار اشخاصی که دور از ما زندگی می‌کنند چه دسیسه‌کاریها، چه حقه‌بازیها و چه افکاری رواج دارد؟ پس استفاده از گفته‌های اشخاص برای نوشتن شرح حال نادرشاه به خصوص که تمام معاصرینش در گذشته‌اند معنی ندارد. تنها وسیله‌ای که ممکن است مورد انتفاع قرار گیرد کتبی است که در احوال نادرشاه افشار نوشته‌اند و با کمال تأسف در کتبی که راجع به نادرشاه افشار نوشته شده به حدی مطالب ضد و نقیض وجود دارد و به طوری مطالب درهم و مخلوط شده که با انگاء به آنها نه تنها نمی‌شود داستان زندگی نادر را نوشت، بلکه چون در مواردی حقایق دگرگون شده است، بیم آن می‌رود مطالب غیرواقعی به نادر نسبت داده شود. لذا با توجه به مطالب ذکر شده فکر کردم به وعده وفا نکنم و نوشتن تاریخ را به مورخین زبردست و خیال‌پردازان مجرب و آزموده واگذار کنم.

خواستم تمرین فکری کنم!

ساعتی از نیمه شب گذشته است، بچه‌ها و مادر بچه‌ها، این اعجوبه‌هایی که وجودشان بلا است، ولی خدا نکند خانهای بدون آنان باشد، پرت و پلا در اطراف کرسی به خواب رفته‌اند. کرسی چهار طرف دارد، با توجه به این که یک طرف کرسی را من و کتابهایم اشغال کرده‌ایم و با توجه به این که مادر بچه‌ها و بچه‌ها جمعاً در حال حاضر پنج نفرند و باید در سه طرف کرسی بگنجند معلوم است هر یک در چه حال و وضعی هستند. هر چه هست فعلاً خوابند و جز نفیر خواب آنان صدائی در اطاق و خانه نیست. خارج از خانه، سکوت مطلق همه جا را فرا گرفته است، گاهگاه صدای موتور اتومبیل، صدای عوعو سگ‌هایی که پارس می‌کنند، در فضا طنین‌انداز می‌شود، طبیعت آرام است. از این سکوت و آرامش استفاده کرده برای تجدید چاپ جلد اول کتاب «به سوی او» و انتشار جلد دوم آن مشغول مطالعه هستم. هر کس از طریقی و راهی به سوی خدای خود می‌رود، منم در این دل شب از راه مطالعه می‌کوشم به او نزدیک شوم و در این لحظات که فرصتی پیش می‌آید فکرم را تمرکز دهم، در درجه اول سعی دارم خود را بشناسم، زیرا خودشناسی خداشناسی است.

در این دقائق حساسی آرزویم این است، تمام شب و روز بر آن متوال بگذرد و با کمال تأسف، آلودگی‌های زندگی به من چنین فرصت و اجازه‌ای نمی‌دهد. بسیاری مطالب که برایم مبهم بوده‌اند حل شده‌اند، قسمتی از این مطالب تاکنون انتشار یافته و کسانی که کتب منتشره‌ام را خوانده‌اند به خوبی می‌دانند که: اولاً - من عقیده دارم، مغز، مرکز حافظه نیست و آنچه ما به غلط فکر می‌کنیم در مغز خود حفظ کرده‌ایم، در «فضای وقتی» و یا به اصطلاح بعد چهارم که زمان باشد محفوظ است.

ثانیاً - بر من محرز و مسلم است که تمام حوادث و وقایع، خواه آنها که اتفاق افتاده‌اند و خواه آنهایی که بعداً اتفاق خواهند افتاد، از بی‌نهایت سال قبل تا بی‌نهایت سال بعد در «فضای وقتی» موجود می‌باشند.

ثالثاً - برای من مثل روز روشن است که داستان زندگی هر یک از افراد مانند حلقه فیلمی که از داستانی تهیه شود همیشه موجود و فنا ناپذیر است.

البته مغز اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر، در حال حاضر قادر به درک کردن داستانهای گذشته و آینده نیستند و یا به عبارت دیگر وسیله تشخیص آن را ندارند. اگر هم دارند این وسیله، ناقص می‌باشد و باید به مرور

زمان تکمیل گردد، ولی بر من مسلم است: اشخاصی که مغز کاملتری دارند، هم در ایام گذشته بوده‌اند و هم در حال حاضر بدون تردید وجود دارند و چون بر این امر واقف هستم، می‌کوشم مغز خود را برای تسلط یافتن و با لاف درک کردن بعد چهارم به کار اندازم.

شاید ساختمان مغزی من چنین استعدادی نداشته باشد و ممکن است مغز ناقص من گنجایش نداشته باشد، ولی سعی و کوشش من این است که در حدود امکان در این مغز بیکاره و محقر که به من تعلق دارد برای رسیدن به این مقصود امکاناتی به وجود آورم. آرزو و امید به رسیدن به خواسته‌ها محرک اصلی زندگی من می‌باشد. این هم یکی از آرزوها است که امیدوارم از راه تمرین و ممارست به آن برسم و من که فردی ناقص و عاجز هستم به آنجا برسم که دنیای واقعی و زندگی حقیقی را درک نمایم. نه تنها برای خود بلکه برای عموم مردم رسیدن به این مقام را طالبم، زیرا اگر بشر به چنین مقامی برسد وضع دنیا غیر از دنیای امروز و وضع زندگی مردم غیر از آنچه هست خواهد بود.

مطالبی که به آن اشاره شد تا آنجا که میسر بوده است در کتابهایی که تاکنون انتشار داده‌ام استدلال شده است و در جلد دوم کتاب «به سوی او» آنها را دنبال خواهم کرد.

ممکن است سؤال شود: چه ارتباطی بین این مطالب علمی و فلسفی و داستان نادرشاه وجود دارد؟ در جواب این سؤال باید بگویم: آنچه این دو موضوع را به هم ربط می‌دهد این است که نمی‌دانم چرا و به چه جهت در این دل شب، در این سکونی که مرا احاطه کرده است، برای تمرین فکری و ذهنی خودم، فردی را که در حدود سه قرن قبل پا به عرصه وجود گذارده و کشور ایران را از منتهای ذلت و اسارت به اوج عظمت رسانده است و سرانجام به سرنوشت میلیون‌ها افراد بشر که زندگی شیه به او داشته‌اند گرفتار شده است برگزیده‌ام.

در این که نمی‌دانم چرا و به چه جهت او را برگزیدم، شاید خلاف گفته باشم. زیرا در عین اینکه نوشته تاریخ زندگی نادرشاه را کنار گذاشته‌ام، هوس شناختن و شناساندن فردی که مانند تمام افراد بشر، روزی از شکم مادر متولد شده و مانند تمام افراد بشر دارای غرائزی بوده و زندگانش بر پایه احساسات، حب جاه و مقام، کسب ثروت، عشق و محبت و امثال آنها چرخیده است، هیچگاه از فکرم خارج نگردیده است...

نادر مانند تمام افراد بشر برای تمایلات خود، به امید رسیدن به آرزوهای بی‌انتهایی که داشته، کوشیده است، و زندگی او آن طور که بوده موجود است. سعی من این است با شواهدی که در دست دارم به سراغش بروم و در «فضای وقتی» او را در زمان خودش جستجو کنم. قدم به قدم از گهواره تا گور او را تعقیب نمایم، افکارش را در هنگام عیش و عشرت، کیف و لذت، جنگ و ستیز، پیروزی و شکست، آن طور که بوده است به روی کاغذ بیاورم.

در نوشتن این داستان جلب نظر هیچکس مطمع نظر من نیست. زندگی یک فرد، خوب یا بد، متعلق به خود او است. او برای خودش زندگی کرده است و دیگران می‌توانند از خویسهایی که کرده است سرمشق گیرند و بدیهایی او را به دیده عبرت بنگرند. تنها آرزوی من این است که در این تمرین موفق شوم و نتایج لازم را به دست آورم.

دکتر محمدحسین میمن‌نژاد

تهران - اول فروردین ماه ۱۳۳۴